
PRESERVATIVES LEATHER
APPLIED
On 2/1/78

شرح شئون هفت بند

بسم الله الرحمن الرحیم

کلامیکه مطلع و مقطعش بحلیه مبانی رفیع محلی و مزین ست و ثناء علامیکه عندلیب لسان را
بهزاران ناطق کردانید بیانیکه نظم و نثرش بجلوه معانی بدیع متجلی و روشن است
حمد طرازی که در زمین تکوین یاسمن زار مضامین رنکین شکفانید قادر یکتائیکه بند بند
هفت فلک بلندرا ثوابت قوت کاملاتش سیار نمود قیوم توانائیکه جزو جزو
اطراف اربعه اراضی سبعه رابه اوتاد شوامخ قدرت شامله اش برقرار فرمود
نظامیکه تسجیع قوافی نظام لطفش برانتظام اتم شاهد کامل نثاریکه ترجیع فواصل قیام
عدلش برانتظام اقوام کواه عادل درخورد ثنای وی ندارم دهنی شایسته
شکر وی نیابم سخنی حمد و مدحش برون ز وهم ست و قیاس کوید چه کمال او ملتش
همچو منی چمن چمن کلهای ارم رنک صلوات نامیات و کلشن کلشن ریاحین

نزهت الکین زاکیات نیاز الصاحب نادکه موسیجه وار نغمه پردازی محمد بخش پرداخته

و علیمی لجان حاجان حود دانکی از منتسبان او ساخته امی لقبی که عقل کل برخی استفاده

علوم از فنون اعجاز او نموده در یتیمی که ابروی گوهر انسانیت از غبار رهگذرش فزوده

بسم الله مصحف ایجاد عالم حادث و قدیم فاتحه کتاب مستطاب انک لعلی خلق عظیم

خاتم مهمان سرای جود و جود خاتم نص اسرار معرفت و شهود عالیمقام ما اوحی سرمه چشم

ما زاغ البصر و ما طغی ما ارسلناک الا رحمة للعالمین اخبار یست از انعام عام او کنت

نبیا و ادم بین الماء و الطین اشعار یست از علو مرتبه و مقام او کوتاه است زبان

که حمد احمد گوید کو طاقت دل که سر سرمد جوید عاجز شده عقل از ثنا و مدحش آن به

که ره قصور بحد پوید تسلیمات بی احصی و تحمیدات لا انتهی نثار جناب ولایت

مآب آل مقدس فعال او که هر یک مهر سپهر نبوت را برجی و گوهر شرف و فتوت را

درجی سیما آنکه سیمای وجهش مطلع انوار انشق القمر و سینای عینش منبع جویبار انا

متکلم بنشر نشر تین دو مصرعه از بند جلال او ربع مسکون قطعهٔ از نسخه جمال او بیت الغزل

شجاعت و خرق نمای ترکیب بند شهامت و کشورگشای مصرعه کامل از منتخب

ابناء نادر دیوان هستی دایم فردی نادر از نسخه الغنا در قصیدهٔ خدا پرستی قایم

فارس مضمار سلونی عما شئتم و ساقی راوق طهور سقیهم قسام نعمای یطعمون الطعام

رسام الای یدعوا الی دار السلام منشور نسبت عالی او بحدیث انا و علی من

نور واحد مسجل و شرف حسب او به دلیل کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا

یقیمون

دلال سرچشمه اوصیا سرحلقه اصفیا وصی مصطفی یعنی علی مرتضی علیه الصلواة والثنا

این شاه ولایت فتوت که ولی است   اسرار خفی بنور او جمله جلی است
همنام شهی که حضرتش بی همتاست   کس نیست بعلم ما اگر هست علی است

سخن را در نظم و نثر مدح او قافیه تنگ پای خیال چون مصرعه شکسته در قطع این بید النک من کلام سیدی و مولای حفظی الله الحفیظ بحفظه وحمایته

هر که خواهد بس خوش سر بر کند   تاج مهر مرتضی بر سر کند
هر که گوید از تضرع یا علی   شاهد مقصود خود در بر کند
یابد از خوش آبروی دو جهان   هر که جان از مدح آن سرور کند
دارم امید از علی مرتضی   کو بعرفان فهم من برتر کند
وام گیرد صد زمان از جبرئیل   قطعه وصفش حفیظ از سر کند

مشهود رای حقیقت نمای عرفا باد که بعد آیات باهرات کلام ملک علام و احادیث حضرت سید انام علیه و آله الف الف تحیته و سلام هیچ کلامی بهتر از مناقب ائمه اطهار نیست و هیچ حرفی خوشتر از معاشر ابرار نه و این احقر اصغر سرگشته تیهه حیرانی بادیه پیمای پریشانی و هیچمدانی که مدتی خوشه چینی ارباب کمال کرده و عمری نقود اوقات را در تکمیل معارف بسر برده همیشه عازم بود که خود را بشرف سعادت بعضی از کلمات عرفا مشرف سازد تا بدین ذریعه شاید نجات یابد بالجمله در اوان مطالعه کتب محبان دینی و مومنان یقینی کلامی بنظر آمد که بمنا طلکی زبده زمین و زمان بفضل حق

تا شنی مولانا کمال الدین حسن کاشی هروابته مصحوبه در مدح جناب شهنشاه دو سر از نقاب خفا
بعرصهٔ صحیفه قدم جلوه گری نهاده و بزبان عذب البیان فارسی داد خوش کلامی داده
چون پرده زبان برداشته بمعنی غور رفت معدنی بود از جواهر ابدار حقایق لبریز
و سراسر لآلی معارف خیز در لطافت و رنگینی اشعار مرقومه فکر صائبش چه خوبها
که بخورد و در سلاست مضامین منظومه طبع سلیمش چه لطفها که نبرده اگر کلام قدسش
خوانم که بپاکیزگی گوی از فرشته میرباید رواست و اگر معجزهٔ کلیمش دانم که آتش
عشق بدرخت دل میزند سزا بجر او اب روانی دارد اما از چشم سوختگان این
شعلهٔ ذوق و تقطیع او ترکیبی دارد لکن از خون جگر خستگان دشنهٔ شوق
غرض کلام منظوم ست یا گهرهای منثور اشعار ابدار ست یا برقهای تجلی
طور نظر براینکه غواصی کو که در قلزم بی پایان غواصی نموده دُر شاهوار
بدست آرد و طالبی کجا که جانکنی کرده همت بر کندن این کان گمارد
سخت متفکر می بودم و قطع مسافت تحیر مینمودم ناگاه نسیم سحر طراوت
ده گلشن فتوت و کامکاری نزاهت بخش چمن مروت و نامداری ابر
بهار فیض و احسان برق مزارع جور و عدوان جوهر صمصام شجاعت
صیقل رمح سخاوت جلابخش دیدهٔ دولت و اقبال مسند افروز بارگاه
جاه و جلال غیرت حاتم در جود و نوال محسود رستم بهمت و استقلال
شمع شبستان عزت و جلالت چراغ دودمان حشمت و ایالت منتخب

دیوان روزگار

دلیوان روزگار سحب ایوان ابرار مطمح اشعه بوارق رافت سبحانی

مجمع اضحه شوارق رحمت یزدانی طراز دامن ابهت و دلاوری تکمهٔ

گریبان ثروت و بهادری خان والاشان جناب نواب حسن رضا خان

بهادر لازال خطیب اللسان علی منابر الاستان ذاکر انعامه و اقلام القلم

فی محاریب الکلم ساجد الشانه و دامت عرصة العالم مشرقة بجلال شمس

لقائه عیون محسه قریره بحال مهر لقائه از مهب التفات تازه و توجهات

بی اندازه بوزید غنچه همت بکلی بشکفید و رباحین حرم را در اهتزاز انداخت

و مشاطهٔ مشیت نیر بحره پردازی این عروس زیبا پرداخت یعنی عنایت

الهی هم توفیق تسوید شرح ارزانی فرمود و الا عجز سرمایه بینوا را کی یارای

اینقدر جرات بود تا که بروزی چند نسخهٔ دلپسند مسمی بمعاون الرضا

بانجام رسید و رقم سعادت توام بدین دعائیه اختتام گردید

هر لحظه نصیب تو لقائی حیدر هر لمحه حبیب تو ولائی حیدر قائم بود

اسم تو بحق احمد در هر دو جهان حسن رضائی حیدر ما انا اسرع فی

الشرح القویم بفضل الله العظیم و نبیه الکریم جعله محظوظا ما یفرح العمیم و محفوظا

عن الطرح الالیم بسم الله الرحمن الرحیم بند اول قوله رحمة الله علیه

السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین

آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین

سلام بالفتح تحیت و بی عیب شدن سایه بمعنی پرتو و فروغ خورشید افتاب رب بمعنی
پروردگار و خداوند عالم بفتح لام گونه از خلق عالمین جمع ان عز بکسر عین مهمله ارجمندی
تمکین بمعنی پای برجا کردن داد بمعنی انصاف دین بمعنی کیش دیا و پاشش دادن
بدانکه بودن خورشید سایه ان فلک امامت و ولایت بنابر انست که اول
مخلوقات نور نبوی و علوی است و باقی تمام عالم فرع ویست چنانچه دال است
برین حدیثی که ترجمه اش در حیواة القلوب بدین ایین مذکورست فرمود
صلی الله علیه و اله من و علی ابن ابیطالب علیه السلام از یک نور افریده شدیم
و تسبیح خدا میگفتیم در جانب راست عرش پیش از انکه خدا ادم علیه السلام
را بیافریند بدو هزار سال و پیوسته حق تعالی ما را در اصلاب پاکیزه منتقل
میگردانید برحمهای پاک تا رسیدیم بسوی عبد المطلب پس ان نور را بدو نیم کرد
و مرا در صلب عبد الله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب گذاشت و از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام منقول است که حقتعالی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را از طینتی که ان گوهری بود در زیر عرش
و از زیادتی ان امیر المومنین علی علیه السلام را خلق کرد و از زیادتی طینت امیر المومنین
علیه السلام ما اهل بیت را خلق کرد و از زیادتی طینت ما دلهای محبان ما را
خلق کرد پس دلهای ایشان ازین سبب مایل و مشتاق است بسوی ما و توصیف
نمودن باسمان عزت ازین جهت است که فلک اعظم محیط عالم است و تمام

کاینات

کائنات محاط وی و بدیهی است که محاط تابع و محکوم محیط میباشد و فخر محکوم از محکوم
علیه پس درین فقره ایمائی است لطیف برانکه فخر عزت و مباهات و تمکنت از
وجود ذات قدسی صفات حضرت امیر است نه فخر امیر از عزت خطیر و لقب جناب
ولایت مآب بافتاب داد و دین باین رو نیست که چنانچه پرورش جهان از آفتاب
جهان تاب است همچنان حفاظت تمام ذرات از خورشید عدل آن ذی الفضل
است و بنوعیکه مهر سپهر ضیابخش ناسوت است آفتاب عنایت جناب ولایت مآب
نیر نور پاش ملک و ملکوت است اگر ظل حمایت وی پرتو افکن نمی بود دین
متین اصلا چهره خود از نقاب خفا نمی گشود حاصل معنی بیت سلام حق بر تو
باد ای انکه نور ظهور تو مبداء وجود همه نورها است و ظهور نور تو منشاء شهود
همه ظهورها آفتاب عالمتاب پروردگار جهان ذره از ذرات لمعات جود
تست و پرتوی از لمعات ذرات وجود تو فلک ابهت تو محیط عزت
و تمکین خورشید عدالت تو رونق فزای دین متین قوله رحمة الله علیه

مفتی هر چار دفتر خواجه هر هشت خلد
داور هر شش جهت اعظم امیر المومنین

معنی مشتق از افتا بمعنی جواب فتوی دادن و فتوی اسمی است بمعنی حکم
و مراد از چار دفتر توریة که بر موسی علی نبینا علیه السلام نازل شده بود و انجیل
که بر عیسی علیه السلام نازل شده بود و زبور که بر داود علیه السلام آمده بود

فرموده

.: در فرقان حمید که بر حضرت ما سید العرب والعجم صلی الله علیه وآله وسلم نزول
بود خواجه بمعنی مالک خلد بالضم همیشگی واطلاق کرده میشود بر بهشت نیز مجازا و
هشت بهشت بدین تفصیل ماثور ست جنت الفردوس و جنت النعیم و
جنت الماوی و جنت الخلد و جنت العدن دار السلام دار الجنان
جنت الرضوان بدانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول ست آن
بهشت های که در قران مجید مذکور اند چهار اند جنت العدن و جنت الفردوس
و جنت النعیم و جنت الماوی و خدا را بهشتهای دیگر اند که محفوف اند بدین بهشتها
و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده ست بهمه طولش پانصد ساله
راه ست و خشتی از ان از زر طلا ست و خشتی از نقره و خشتی از مروارید
و خشتی از یاقوت و میان خشتها مشک و زعفران ست و کنگرهای ان از نور ست
که می درخشد و از غایت الجلا مردم رویهای خود در دیوارها می بینند و در ان
حصار هشت در ست و هر دری دو مصراع دارد که عرض انها یکساله راه ست
و مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که بهشت هفت اند اول دار الجنان
و او از مروارید سپید ست دوم دار السلام و ان از یاقوت سرخ ست
و سیوم جنت الماوی و ان از زبرجد سبز ست و چهارم جنت الخلد و ان
از زر اصفر ست و پنجم جنت النعیم و ان از نقره ست ششم جنت العدن
و ان از زر سرخ ست هفتم جنت الفردوس و ان از در بیضا ست

و اعلای بهشتها ست

و اعلای بهشتهاست و مشرف است بر جمیع جنات و مشهور است که بهشت هشت اند
چنانچه مصنف همین اعتبار نموده و او بر همیعنی پادشاه عادل جهت بمعنی طرف و
شش جهت بدینوجه در کتب مذکور است اول فوق یعنی بالا که از مرکز تا
محیط باشد دویم تحت بمعنی زیر و آن تا زمین هفتم سیوم امام یعنی پیش
و آن معبر بمشرق است چهارم خلف یعنی پس و آن مفسر بمغرب است
پنجم یمین یعنی طرف راست که آن است ششم یسار یعنی طرف چپ
که معروف الشمال است اعظم بمعنی بزرگتر امیر یعنی سردار مومنین جمع مومن
بمعنی صاحب ایمان و ایمان نزد اهل اسلام اقرار بزبان و تصدیق بدل است بر
وحدانیت ایزد تعالی و برسالت رسل و ولایت و امامت ائمه معصومین
علیهم الصلوة و السلام و مفتی بودن جناب ولایت مآب علیه السلام بر
چهار کتب سماوی سخنی است تحقیقی و قولی است واقعی چنانچه خود امیر علیه السلام
فرمود لو کسرت لی الوسادة و جلست علیها لقضیت بین اهل التوریة
بتوریتهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الفرقان
بفرقانهم حاصل بمعنی کلام آنکه اگر گسترده شود برای من مسند از نشاد و بنشینم
بر روی آن هر اینه حکم میکنم میان اهل توریة موافق توریة ایشان و میان اهل زبور موافق
زبور ایشان و میان اهل انجیل موافق انجیل ایشان و میان اهل قرآن موافق
قرآن ایشان و بودن ساقی کوثر خواجه هر هشت بهشت باحادیث متواتر

ثابت است و نیز کلام آن سرور علیه السلام که انا الذی فصل الخطاب انا قسیم الجنة والنار
دال است یعنی منم آن کسیکه نزد منست فصل خطاب یعنی کلامی و قدرتی که جدا کننده
حق را از باطل و امتیاز کننده است میان صواب و خطا و منم قسمت کننده درجات
جنت بر اهل جنت و درکات دوزخ بر اهل دوزخ و بودن آنحضرت حاکم
هر شش جهت نیز حدیثی است یقینی و کلام حضرت علیه السلام نیز بر وی شاهد است
انا الذی اجود السموات السبع والارضین السبع فی طرفة عین یعنی منم آنکسیکه
سیر میکنم هفت آسمان و هفت طبقه زمین را در پلک زدن و انا اقمت السموات
السبع بنوری و قدرتی الکاملة و منم که برپا کردم هفت آسمان را بنور و قدرت
کامله خود و بودن جناب ولایت مآب علیه السلام اعظم نیز ظاهر و باهر است و از
کلام مبارکش نیز منصوص است که انا الاسم الاعظم و هو کهیعص است و بودن
حضرت امیر علیه السلام امیر المومنین بدین تفصیل است که روزی جبرئیل علیه السلام
بزانوی ادب در حضور پر نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
نشسته بود ناگاه حضرت امیر علیه السلام از آن راه بگذشت جبرئیل علیه السلام گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین مرا دیده چرا نشست و بگذشت حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ای روح الامین علیه السلام بچه روی
امیر المومنین میگوئی جبرئیل علیه السلام عرض کرد که من حکم هرچه در عرش برین
از حضرت رب العالمین میشنوم همان میگویم بدانکه معنی بیعت هر چند واضح امد

یکی برعایت

لیکن بر رعایت تفاوت مراتب طباع در ترقیم می اید یعنی تو ئی حکم کننده بحق موافق
کتب رسل ایزدی تو ئی مالک هر هشت بهشت صمد سرمدی تو ئی حاکم هر شش طرف
سماء ئی تو ئی اعظم اسماء الهی تو ئی سرور مومنان دینی تو ئی مهتر محبان یقینی قوله رحمة الله علیه

عالم علم سلونی شهسوار لو کشف
ناصر حق نفس پیغمبر امام المتقین

عالم بکسر لام دانا مشتق از علم بمعنی دانستن و دانش سلونی در اصل سلو بود
صیغه جمع مذکر امر حاضر از سأل یسأل بفتح عین ماضی و مضارع ماخوذ از سوال
بمعنی خواستن و نون وقایه است و یا برای متکلم شهسوار بمعنی سوار عالی
و قانون اهل فرس است که چون شاه با لفظی ضم کنند معنیش بزرگ کیرند
چنانچه شاه راه لو بمعنی اگر و کشف بضم کاف تازی و کسر شین معجمه صیغه ماضی
مجهول است ماخوذ از کشف بمعنی کشادن و بر داشتن پرده و سلونی
اشارت بدین قول است که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سوال کنید و
پرسید از من هر چه خواهید پیش از انکه نیابید مرا و این لفظ دو بار از زبان
فیض ترجمان بر امد اول باین عبارت که سلونی عن دون العرش دوم
چنانچه گذشت و این نزدیک با نتقال صادر شده بود و تمام قول لو کشف بدین
نمط است لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر بر داشته شود پرده
که عبارت از حجب ناسوتی است یقین من بدرجه نرسیده که بعد از رفع حجب

در تر اید شود ناصر صیغه اسم فاعل مشتق از نصرة بضم نون بمعنی مدد نمودن نفس بفتح
نون وسکون فا بمعنی جان پیغمبر رسول را گویند که عبارت است از شخصیکه مبعوث بود
بر خلق از جانب الهی برای اجرای اوامر و نواهی و با او ملتی علحده و کتابی مخصوص
نیز باشد امام بکسر همزه پیشوا متقین بضم میم و تشدید تاء فوقانیه وکسر قاف وسکون
یای تحتانیه و نون جمع متقی که صیغه اسم فاعل است بمعنی پرهیزگاری و بودن جناب امیر
علیه السلام جان پیغمبر منصوص است بآیه مباهله که در لفظ انفسنا واقع شده چه
مراد از انفسنا ذات جناب ولایت انتساب است زیرا که فرمود
صلی الله علیه و اله وسلم هذه انفسنا یعنی نفسی و اشاره الی علی علیه السلام یعنی اینکه
بر روی من است نفس من است و اشاره بعلی مرتضی علیه السلام نمود تفصیل
قصه تطویل میخواهد لهذا باینقدر اکتفا شد و نیز جان پیغمبر بودن از حدیث حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم که یا علی نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی
مبرهن است و دلایل بر بودن امیر علیه السلام امام متقیان بیشمار اند منقول است
از بعضی عرفای کرام محبوب ترین اسم نزد حضرت امیر علیه السلام ابو تراب بود
که فرمود صلی الله علیه و اله وسلم در حق انور علیه السلام قم یا ابا تراب یعنی
برخیز ای پدر خاک چه درین کنیته اشارت است بر خلافت حقیقی آنحضرت
علیه السلام که حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله وسلم امروز حضرت
امیر علیه السلام را مقتدای همه اولیا که از عنصر خاک مفطور اند گردانید و بر مسند

امامت نشاند

امامت بنسخ اند مصیب بیت ای انکه توئی دانای علم غیبی و واقف رمز لاریبی هرکه
هرچه در زمین سوال میکاشت ثمر اطمینان کلی برمیداشت و توئی خداوند مرتبه
حق الیقین بدرجه اتم و توسی مصداق لو کشف بمرتبه اعم و توئی مددکار دین مبین
پروردکار صمدی و توئی جان نثار تا رسرمدی و توئی قاطع اعدای دین
و قالع بنای استرار کفر مهین و توئی جان نبی الکریم و شان علی العظیم و توئی
پیشوای پرهیزکاران و مقتدای جان نثاران قوله رحمه الله علیه

مقصد تنزیل بلغ مرکز اسرار غیب

مطلع تیلوه شاهد مقطع حبل المتین

مقصد مصدر میمی ست بمعنی مفعول یعنی مقصود و بمعنی قصد اهنگ کردن تنزیل
بر وزن تفعیل صیغه مصدر ست برای تدریج بمعنی اندک اندک نازل شدن
و قران مجید را تنزیل ازان کویند که انجا انجا بحسب مقتضای وقت نازل شده
بلغ بفتح باء تازی و تشدید لام مکسور و سکون غین معجمه صیغه امر ست بمعنی برسان
مشتق از تبلیغ بمعنی رسانیدن مرکز بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح کاف
تازی و سکون زاء معجمه جای قرار و اسم نقطه که در وسط دایره یا کره فرض
کنند بنوعیکه هر خطیکه ازان نقطه بمحیط بکشند مساوی بود و در بعضی نسخ بجای
مرکز مظهر دیده شده بمعنی ظهور اسرار بفتح همزه جمع سر بکسر سین مهمله بمعنی راز
و غیب بفتح غین معجمه بمعنی انچه پوشیده بود مطلع بفتح میم و لام جای بر امدن

یتلوه بروزن یدعو در اصل یتلو بضم واو بود بروزن یفعل صیغه مضارع واحد مذکر
غایب است بمعنی میخواند ماخوذ از تلاوت بمعنی خواندن شاهد بکسر ها
بمعنی گواهی دهنده مقطع محل بریدن و تمام شدن حبل بفتح حاء مهمله و سکون
باء موحده بمعنی رسن و عهد و امان و پیوستگی است متین زمین سخت و بلند
مراد شیء استوار بدانکه توضیح بلغ اینست که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم از حجة الوداع فراغ نمود و مراجعت فرمود جبرئیل علیه السلام فرود
آمد و گفت تمام کن امر خلافت علی علیه السلام را حضرت فرمود می‌شنوی
سخنهای منافقان که چون فضیلت علی علیه السلام می شنوند باهمدیگر میگویند
ما را تاب زیاده ازین نمانده است تاکجا فضایل علی علیه السلام از زبان نبی
صلی الله علیه و آله وسلم شنویم میرویم و میگوئیم که ذکر مدایح علی علیه السلام بذکری
دیگر بدل نما و آنحضرت تاخیر کرد در اظهار خلافت علی علیه السلام تا بمسجد خیف
باز جبرئیل علیه السلام نازل شد و تاکید کرد اما خبر نگاهداشتن ایزد صمد جناب
ولایت مآب را از شر اشرار هنوز نیاورده بود و چون آنحضرت علیه السلام
مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل علیه السلام نازل گردید و مبالغه نمود
آنحضرت علیه السلام فرمود می ترسم که تکذیب نمایند و سخن مرا در حق علی علیه السلام
قبول نکنند چون روز یکشنبه هیژدهم ماه ذیحجه رسید آنسرور علیه السلام وارد غدیر خم
گردید که منزلیست از منازل مابین مکه و مدینه یکفرسخ بیش جحفه ایزد سبحانه باز

جبرئیل امین

جبرئیل امین علیه السلام را نزد آن ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد
و بشارت حمایت و نهایت جناب امیر علیه السلام از شر منافقان کثیر نیز
بآنحضرت داد جبرئیل علیه السلام گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدا السلام میرساند
و میفرماید که لقب وصایت امیر المومنین علیه السلام بتو مبارک باد و آیه کریمه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین فرو خواندو آنحضرت
را بر مسند معنوی خلافت حقیقی نشاند و باحادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که در
بعضی قراءت لفظ فی علی در آیه بوده است هکذا فی الحدیقه معنی آیه این است ای
فرستاده بحق برسان بکافه اهل اسلام آنچه نازل کرده شده بسوی تو از نزد پروردگار تو
و آن این است که مقرر نمائی علی علیه السلام را وصی و خلیفه خود و اگر نرسانی این
حکم را یعنی خبر خلافت و ولایت علی علیه السلام را بر خلایق پس نرسانیدی
پیغام حق سبحانه را بدرستیکه خدایتعالی نگاه دارد ترا از شر مردمانیکه مخالف علی علیه السلام
اند و مسلط نگرداند کفار را بر تو حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحسب امر الهی
همه مهاجر و انصار را جمع نموده بر منبری که از پالانهای شتران مرتب شده بود
بالستاد و اخذ بید علی علیه السلام فقال الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من
انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه قالوا بلی
فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

الی اخره یعنی بکرفت انحضرت علیه السلام دست علی علیه السلام را پس کفت ای حاضران

ایا نمیدانید که من اولی و بهترم از مومنان بنفسهای انها همه عرض کردند اری تو اولائی

از همه مومنان بنفسهای ایشان باز فرمود که ایا نیستید که بدانید که من اولی ام

از هر مومن از نفس او التماس نمودند بلی تو سزاواری و اولائی از هر مومن

بنفس او پس حضرت صلی الله علیه واله وسلم بلند کرد دست خود را و دست مولای

مومنان را و فرمود من کنت مولاه الحدیث یعنی هر که من مولای اویم پس

علی علیه السلام نیز مولای اوست خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد

او را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را و انروز هفتاد هزار مردم بودند

بعد قوم موسی علیه السلام چون انحضرت علیه السلام تبلیغ رسالت نمود

و علی علیه السلام را بولایت و خلافت نصب فرمود پس مردم تمام صداها

بلند نمودند و لب بکلمه بلی کشودند که اطاعت کردیم امر خدا و رسول و هجوم

اوردند بر حضرت جناب رسالتماب و بر حضرت امیر کبیر علیهما السلام

و دست کشودند به بیعت کردن بدل و جان تا انکه انحضرت علیه السلام

نماز ظهر و عصر بیک وقت بجا اورد و در همان زمان ایه وافی هدایه

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام

دینا نازل شد یعنی امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را و تمام

کردم بر شما نعمت خود را که ان خلافت علی علیه السلام بود و اختیار

کردم برای شما

کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نزول
این آیه مسرور گشت و بحاضران فرمود الله اکبر علی اکمل الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب
برسالتی و ولایت علی ابن ابیطالب کذا فی مودة القربی مرکز اسرار غیب بدان
سبب گفت که ذات رسالت آیات و جناب ولایت مآب مظهر اتم
حضرت اقدس اند و اسرار غیبی که نازل بر هر فردی از افراد انبیا و رسل میشدند
بطریق عاریت و امانت مودع می بودند تا آنکه ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله وسلم
متجلی گردید و نور ظهور علوی علیه السلام بعرصه وجود رسید آن همه انوار اسرار
بر قلب اطهر رسالت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت علوی متشعشع شدند
و حدیث عاریت از میان برجست و حق بمرکز نشست و یتلوه شاهد اشاره
برین آیه است افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه ترجمه آیه اینست
آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار خود که او را دلالت کند بر طریق صواب
و از پی در آید برهان مذکور را گواهی از خدا که بصحت آن گواهی دهد برابر
باشد با کسیکه زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و اجماع مفسرین
بر این است که مراد از صاحب بینه حضرت رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم
و از شاهد جناب امیر است علیه السلام چنانچه روایت کرده ابوذر غفاری
رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی اید الدین
بعلی و انا منه و فیه انزل افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه

یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه خدای عز و جل بعوث زاد دین را
بعلی و من از ویم و در شان وی فرود آمد آیه کریمه افمن کان علی بینة اه و ایضا قیل له
علیه السلام یا امیر المومنین ما اتاک اللتی انزلت فیک فقال افمن کان علی بینة
من ربه و یتلوه شاهد منه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بینة و انا شاهد منه
یعنی نیز مرویست که گفته شد برای وی علیه السلام یعنی پرسید و سوال کرد
بادی مردی ای امیر مومنان کدام آیه است که نازل شده در شان تو پس فرمود
علیه السلام افمن کان اه پس فرمود مراد از بینة قران و صاحب بینه رسول
خداست صلی الله علیه و آله و سلم و منم شاهد و گواه از وی و مصنف شرح مطلع
باین سبب گفت که مرتبه شاهدیت در همه ائمه معصومین علیهم السلام با حمل وجوه
موجود و مشهود است اما مطلع و محل ظهور این مقام او لاجناب امیر است علیه السلام
و منقطع حبل المتین اه حبل المتین اشارت است بدین آیه کریمه و اعتصموا بحبل الله
جمیعا یعنی چنگ زنید بر ریسمان خدا اعرابی التماس نمود یا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ریسمان حق کدام است تا چنگ بوی زنیم آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم روی مبارک بسوی امیر المومنین علیه السلام کرده فرمود هذا
حبل الله که مبداء فطرتش در عرش است بید قدرت مبسوط و منقطع نیست در
فرش است که بحبل عصمت مضبوط و نیز بودن آنجناب حبل المتین بحبل المتین بحدیث
نبوی ثابت است قال صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یرکب

سفینة النجاة و یتمسک بالعروة الوثقی و لیعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی
و لیعاد عدوه و لیأتم بالائمة الهدی من ولده فانهم خلفائی و اوصیائی و
حجج الله علی الخلق بعدی و سادة امتی و قادة الاتقیاء الی الجنة حزبهم حزبی و حزبی
حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشیطان یعنی هر که خواهد که سوار شود کشتی
نجات و چنگ زند بدست آویز محکم و بچسپد بر ریسمان خدا که استوار است پس باید که
دوست دارد علی علیه السلام را بعد از من و دشمن گیرد دشمن او را و گناه
نه نماید یعنی مطیع باشد امامان دین را که راه نماینده اند بسوی حق سبحانه از
فرزندان او بدرستیکه ایشان خلیفهای من اند و وصیهای من اند و حجتها اند
بر آفریدهای خدا بعد از من و بزرگان و سرداران امت من اند و کشندگان
پرهیزکاران را بسوی بهشت و جنگ با ایشان جنگ است با من و
جنگ با من جنگ است با خدای عز و جل و جنگ با دشمنان ایشان
جنگ است با شیطان و ذکر ائمه علیه السلام در تتمیم حدیث اشارت است
بر اینکه همه ائمه علیهم السلام در بودن حضرات با برکات ایشان حبل المتین
متساوی الاقدام اند که هر هر فرد از انها حبل خداست و در هدایت و ارشاد عروة
الوثقی است باعتبار سلسله تصاعد منتهای همه اوصیاء و اولیا جناب علی مرتضی است
علیهم السلام و لهذا مصنف شرح بلفظ مقطع بیان کرده حاصل معنی بیت توی
آنکه مقصود از نزول امر بلغ اثبات خلافت تست و ظهور انوار حقیقی و شهود

اسرار غیبی متجلی در مرتبه ولایت تو و نوعی آنکه شاید بتلویح شاهد ذره نبوت صفوه

مشهود و منتهای خصوصیت حبل المتین ید و رفعت تو موجود قوله رحمة الله علیه

صورت معنی فطرت باعث ایجاد خلق

بهترین نسل آدم نفس خیر المرسلین

صورت بمعنی پیکر معنی بمعنی مقصود فطرت بکسر فا پیدایش و باعث بمعنی سبب

عرفا ایجاد پیدا کردن خلق بفتح خای معجمه بمعنی مخلوق یعنی آنچه پیدا شده باشد

نسل بفتح نون بمعنی فرزند نفس بفتح نون و سکون فا بمعنی جان خیر بمعنی بهتر

مرسلین بضم میم و فتح سین مهمله بمعنی فرستاده شدگان جمع مرسل بضم میم و فتح

سین که صیغه اسم مفعول ماخوذ از ارسال بمعنی فرستادن پوشیده نیست که

مقصود از ایجاد عالم ظهور صفات کامله الهی است و بودن جناب آدم علیه السلام

صورت یعنی مظهر چیزیکه مقصود از پیدایش کائنات است از احادیث متواتر

بر می آید و نیز چون ذات مقدس حضرت رسالت مرتبت سید المرسلین است

مظهر اتم حضرت احدیت و جناب ولایت منزلت عین آنحضرت پس او

نیز مظهر اتم جمیع صفات است پس بودن آنحضرت باعث ایجاد عالم

صریح ازینجا ظاهر میشود و در بعضی تفاسیر معتبره دیده شد که چون جناب ابو البشر

حضرت آدم صفی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام را بجهت ذلتی که ازو صادر

شد تادیب نمودند و بدنیا فرستادند او پیوسته در گریه و انابت می بود

تا آنکه القاء

تا آنکه القاء کلماتی شنید که بدان وسیله بقبولیت توبه مستعد گردید و آن کلمات این اند

اللهم بحق محمد و عترته اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم بعد

تضرع حضرت آدم علیه السلام بدین کلمات ایزد جل جلاله خطاب فرمود که

محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را از کجا شناختی گفت آنزمانیکه مرا

پیدا کردی نظر من بر عرش افتاد نوشته یافتم لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی

اخ رسول الله دانستم که گرامی ترین خلایق نزد تو ایشان اند که نام انها قرین اسم خود

نموده ای ندا رسید که ترا بطفیل ایشان آفریدم و اکنون ترا آمرزیدم و از سر تقصیرات

تو درگذشتم این بیان نیز شاهد است بر بودن جناب امیر المومنین علیه السلام

باعث پیدایش عالم و کلام امیر علیه السلام انا منشاء الملکوت و الکون یعنی بهم

سبب پیدا ساختن عالم ملکوت و ناسوت نیز بر این ثابت قاطع و دلیل ساطع

بر بودن آنحضرت باعث پیدایش کائنات و بودن آنحضرت بهترین نسل حضرت

آدم ثابت است بدین حدیث که یا علی انت خیر البشر من شک فیه فقد

کفر و نیز آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تطهیرا نیز دلالت بر بهتر بودن آنحضرت مینماید و بودن جناب ولایت مآب نفس

خیر المرسلین ثابت است بحدیث نفسک نفسی و آیه مباهله انفسنا و انفسکم بعضی

مترجمان در سبب ورود این حدیث می نویسند که روزی جناب حسنین علیهما السلام

نزد حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودند اعرابی بر سید یا رسول الله صلعم

ایشان فرزندان کیستند فرمود پسران من اند گفت پسران علی علیه السلام کجا اند
فرمود هم ایشانند و جناب امیر علیه السلام را در کنار گرفته حدیث مذکور فرمود
چنانچه بزرگی در ینمعنا خوب میفرماید رباعی ای شیر خدا النفس نبی زوج بتول ::
بی مهر تو طاعت ملک نیست قبول :: شاهد ز پی انفسک نفسی این بس :: کز نسل تو
پیدا شده اولاد رسول :: معنی بیت ظاهر ست یعنی توئی مظهر انچه مقصود از
پیدایش و منظور از آرایش ست توئی باعث ایجاد حقایق و دقایق و توئی
موجب انشاء حدایق و شقایق توئی بهتران فرزندان حضرت ادم علیه السلام
توئی جان سر سروران عالم صلی الله علیه و آله و سلم قوله رحمة الله علیه

صاحب یوفون بالنذر افتاب انما

قرة العین لعمرک نازش روح الامین

بیت ا

صاحب بکسر حاء مهمله بمعنی یار یوفون بضم یاء مثنات تحتانیه صیغه جمع مذکر غا
از مضارع معروف بمعنی وفا میکنند مشتق از ایفاء بمعنی گذاردن حق تمام نذر
بفتح نون و سکون ذال معجمه بمعنی پیمان قرة بضم قاف و تشدید رای مهمله —
مفتوحه خنک شدن چشم عین بفتح عین مهمله بمعنی چشم عمر بفتح عین بمعنی
زندگانی نازش بکسر زای معجمه بمعنی فخر روح بمعنی جبرئیل و امین نیز نام
وییست و مجموع روح الامین نیز نام اوست یوفون اشاره ایه قرانی
ست تمام ایه بدین نمط ست یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره

مستطیرا و یطعمون

مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی آنانکه ابرار اند وفا کنند
بنذری که با حضرت حق نمایند و می ترسند از روزیکه هیبت بدی او رسنده او فاش
و آشکار او میدهند خورونی را بر دوستی خدا اگر مرجع ضمیر حبه الله بود یا بر حب طعام
اگر مرجع طعام بود یعنی با وجود که خواهش طعام دارند و در عین گرسنگی ایثار نمایند
و میخورانند درویش را و خورد سال بی پدر را و اسیر را و سبب نزول آیه
بر طور بدین نهج نوشته اند که بحسب اتفاق مزاج وهاج حضرت کریمین علیهما السلام
مرضی راجع شد جناب امیر و فاطمه علیها السلام را ملالتی عارض گردید و تفکری در
خاطر مبارک ایشان رسید همان زمان جناب سید انس و جان صلی الله علیه و آله السلام
الملک الرحمان برای عبادت هر دو فرزند دلبند خود تشریف ارزانی فرمودند
و بایشان دو کوکب مجد و علا یعنی فاطمة الزهرا و علی مرتضی علیهما السلام را امر
نذر نمودند که هر دو بزرگ سه روزه نذر کردند آن دو گوهر مجمع البحرین
بموافقت و الدین نیز بنیت هر سه روزه نمودند و فضه که خادمه بود
نیز اقتدا بآن مخادیم بناء اعلی نمود چون آن دو سرو بوستان عفت
شفا یافتند آن دو مخزن گنج عصمت و طهارت بنیت صوم نموده روزه
گرفتند وقت افطار رسید خواستند که چیزی افطار نمایند و طعامی
تناول فرمایند امیر کبیر تجسس نمود در خانه چیزی نبود برخاست و نزد شمعون
یهودی که همسایه آنحضرت بود رفته فرمود هل لک ان تعطینی جزة

من صوف تغزلها لک بنت محمد صلی الله علیه واله وسلم بثلثة اصواع من شعیر یعنی
ایا ترا رغبتی هست با اینکه پاره پشم من دهی تا دختر محمد رسول الله ص از برای تو بریسد
وسه صاع جو اجرت دهی شمعون گفت اری پس ان پشم وسه صاع جو را
بحضرت داد امیر کبیر انرا بحجره سیده نساء اورد و در روایتی است تا صباح
مزدوری کرد و نخلستانی را اب داد و قدری جو باجرت گرفته قدم بخانه نهاد و بر
تقدیر مقداری جو بحضرت بتول رسانید و قرصهای نان تیار کنانید چون خواستند
که روزه کشایند و تناول فرمایند اوازی شنیدند که السلام علیکم یا اهل البیت
محمد ص انا مسکین یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت حضرت محمد ص من مسکینم اهل اسلام
ایا کسی هست که بمن چیزی عطا نماید تا حق تعالی او را بهشت عطا فرماید ان
سخی کریم وان جواد رحیم گرده نانی که از ان او بود بوی عطا فرمود حضرة
بتول عذرا و امامین و فضه خاتون نیز اقتدا بان مقتدای هر دو سرای نموده
بخشهای خود را بدو عطا فرمودند و انشب همه بی طعام ماندند و باب خالص
افطار کردند روز دیگر نیز نیت صوم نمودند و بطاعت مشغول گردیدند و برکوع —
و سجود تقرب جستند چون قریب بشام شد ان شهنشاه دو سرا [illegible]
نقاوه دودمان رسالت را نزد شمعون برد و کرو کرده مقداری جو اورد
و بدستور گذشته نانها تیار شدند باز وقت افطار اوازی از در خانه براید
یا اهل بیت محمد صلعم یتیمی از یتیمان اهل ایمان بر در سرای شماست و درمانده

و بینوا است

دیغوا است نتواند بود که کسی تیمار بیماری گرسنگی یتیم نماید تا رزاق حقیقی بر روی در
نعمتهای سرمدی گشاید ان فیاض هر دو جهان بدستور شب گذشته بخش خود را دان
بدو بخشید و حصه هر دو امام عالیمقام معه حصه جناب سیدة النساء نیز بوی رسید و خداوند
عصمت و طهارت انشب هم در افطار اکتفا بر اب نمودند و از قسم طعام هیچ تناول
نفرمودند روز سیوم باز روزه داشتند و باداء طاعت حضرت رب العزت
علم استقامت برافراشتند چون شام رسید بهر نوع که شد قرص نان مهیا گردید
بعد افطار خواستند که به تناول طعام مشغول شوند سایلی باز اواز داد که من بنده
از بندگان ایزدم و اسیری از اسیران محمد صلعم ایا کسی هست که مرا از عذاب
گرسنگی رهائی دهد تا حق تعالی او را از خوان بهشت طعام بخشد ان مقتدای اسخیاء
رهنمای اولیا و اتقیا نان خود بدو تفویض نمود هر یک از قدوه دودمان فتوت حصه خود
بوی عطا فرمود چون ٣ روز و ٣ شب گرسنگی کشیدند و غیر از اب چیزی نه
چشیدند طاقت پهلوی خود تهی ساخت و ضعف در ورطه شورش انداخت
صبح روز چهارم سرور اولیا سید اوصیا هر دو شاهزاده کونین را بخدمت رسالت
مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم برد و حقیقت حال بعرض اورد و الحساب بخانه
حضرت سیدة النساء تشریف ارزانی فرمود و بتول عذرا را در نماز مشاهده نمود
که چشمهای مبارکش در مغاک اند و مبرا از احساس و ادراک چون بدینحال
بدید بی اختیار نالید و فرمود انتم منذ ثلث فیما اری و انا غافل عنکم یعنی شما

سبحانه روزیست که در حالتی اسیرند که می بینیم آثار آنرا و من از حال شما غافل بوده ام
بتضرع تمام مناجات بدرگاه ایزد علام بدین عبارت که اللهم آل محمد یجوعون
و یموتون او امر ود کریم بی منت مایده از بهشت عطا فرمود تا حضرات تناول
ساختند و بدوگانه شکر پرداختند تعالی شانه از حال ائمه بدین آیه آگاه فرمود
و زنگ یأس از مرآت دلها زدود و آفتاب انما اشارتست بآیه شریفه
انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا یقیمون الصلواة و یوتون الزکواة
و هم راکعون یعنی جز این نیست که مالک و دوست شما بالحقیقة خداست
و فرستاده او که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و آنها که ایمان آوردند
و متصف اند بدین صفات حمیده که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکواة را
و حال آنکه ایشان رکوع کنندگانند در شأن این باب نزول آورده که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجره طاهره بمسجد در آمد مردم بعضی در
رکوع و جمعی در قیام بودند امیر المومنین علیه السلام نیز بنماز اشتغال داشت
چشم مبارک آنجناب بر سائلی افتاد که از بیچارگی و فرو ماندگی می نالید
پرسیدند که هیچ کس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره با آنحضرت علیه السلام
بنمود آنجناب فرمودند که این عطا که کرده است درویش اشارت
بعلی مرتضی علیه السلام نمود آنحضرت فرمودند در چه حالت بتو عطا کرد
عرض نمود بخشید مرا در حالیکه رکوع کننده بود جناب رسالت پناه

صلی الله علیه

المومنین
صلی الله علیه و اله وسلم تکبیر ادا نمودند و ایه انما ولیکم الله و رسوله برخواند و امیر
علیه السلام را طلبید و فرمود ای علی علیه السلام خوشدل باش او سبحانه
در شان تو این ایه فرستاد و بدین تعظیم تکریم تو نمود و مصنف افتاب انما
ازین جهت گفت که چنانچه خورشید ظاهری نور بخش ولایت صغرای است
و نور رسانیت عالم ظاهر بدو منصوب است همچنین جناب ولایت مآب
افتاب ولایت کبری است و تنویر عالم باطن بدو مخصوص است
قرة العین لعمرک بدانکه لعمرک اشارة باین ایه کریمه که لعمرک انهم یعنی
سکرتهم یعمهون یعنی قسم میزند کانی تو ای محمد صلی الله علیه و اله وسلم بدرستیکه
انها یعنی کفار قوم لوط همه اینه در مستی کفر خود سرگردان شوند مروی از
ابن عباس رضی الله عنهما قال ما خلق الله نفسا اکرم علیه من محمد صلی الله
علیه و اله وسلم و ما اقسم بحیواته صلی الله علیه و اله وسلم یعنی روایت
کرده شد از ابن عباس رضی الله عنه که بدانکه پروردگار هیچ ذاتی را
بزرگتر نزد خود از جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم
و سوگند نخورد خدای تعالی بحیواة هیچ یکی غیر حیواة آنحضرت علیه الصلواة
و السلام و این دال بر کمال فضل و شان حضرت رسالت است صلی الله
علیه و اله وسلم نازش روح الامین یعنی موجب فخر جبرئیل علیه السلام
بدانکه هرکه بزرگترین مخلوقات بود موجب فخر کسی که فروتر ازان بود.

می باشند پس چون جناب رسالت ماب اشرف مخلوقات است

صلی الله علیه واله وسلم چنانچه انا سید ولد ادم ولا فخر دال است بر وی و

علی مرتضی علیه السلام نیز مقطور از همان نور است چنانکه انا و علی

من نور واحد شاهد است پس جناب ولایت انتساب نیز سرور فرزندان

حضرت ادم علیه السلام شد و ثابت است نزد علما که انسان اشرف مخلوقات

علوی و سفلی است پس انکه بزرگترین اشرف المخلوقات بود بطریق اولی

باعث فخر انکه در خلقت فروتر است یعنی ملائکه خواهد بود از اینجا محقق شد

نازش و فخر کردن حضرت جبرئیل بوجود امیر کبیر علیه السلام و نیز جناب

امیر علیه السلام استاذ جبرئیل بود و استاذ کامل موجب فخر تلمیذ است

و قصه استادی چنین نوشته اند که بعد از افریده شدن جبرئیل

خطاب رب الجلیل بجبرئیل رسید من کیستم و تو کیستی جبرئیل ساکت

بماند و هیبت جلال الهی چنان فرو گرفت که یارای سخن نماند ناگاه حضرت

امیر المومنین علیه السلام برو ظاهر شد و تعلیم نمود که بگو انت رب الجلیل

الجمیل و انا عبدک الذلیل جبرئیل حاصل معنی بیت انکه تو نبی مورد ورود

یوفون محل نزول یطعمون و تو هی نور بخش مرتبه سخاوت و فتوت

و قوت ده مرتبه ولایت و مروت و تو ئی سرور دیده حبیب

رب العالمین و موجب فخر روح الامین قوله رحمت الله علیه

در جهان ارزوی

در جهان از روی حشمت چون جهانی در جهان
بر زمین از روی رفعت آسمانی بر زمین

جهان بالفتح بمعنی عالم ظاهر و آنچه با تحت فلک قمر ست حشمت بفتح حاء مهمله
بزرگی و رفعت بکسر راء مهمله بلندی بدانکه مراتب علو شان جناب مقدس
حضرت امیر علیه السلام من الله الملک الکبیر لا تعد و لا تحصی اند مصنف شرح
بدو مرتبه که مفیدترین عام و خاص بود اختصاص نمود یکی مرتبه جامعیت
که حدیث حضرت سید العرب و العجم علیه و آله سلام الله الملک الاکرم
ناطق که روئیست جوامع الکلم من احب ان ینظر الی اسرافیل فی
هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل فی جلالته و الی ادم فی سلمه
و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی یعقوب فی حزنه
و الی یوسف فی جماله و الی موسی فی مناجاته و الی ایوب فی صبره
و الی یحیی فی زهده و الی یونس فی ورعه و الی عیسی فی سنته و الی محمد فی
حسبه و خلقه فلینظر الی علی ابن ابی طالب فان فیه تسعین من خصال الانبیاء
جمع الله فیه و لم یجمع احد غیره حجتی ست قاطع بر وی و برهانی ست لامع
بر او و ترجمه حدیث انست که هرکه دوست دارد که بیند بسوی اسرافیل
در هیبت او و بسوی میکائیل در مرتبه او و بسوی جبرئیل در بزرگی او و بسوی
ادم در درستی السلام او و بسوی نوح در ترس او از خدا تعالی و بسوی ابراهیم

در دوستی او و بسوی ایوب در شکیبائی او و بسوی یحیی در زهد او و بسوی یونس در
بر بهرکاری او و بسوی عیسی در عبادت و طریقه او و بسوی محمد در بزرگی و حسب
و خلق او پس باید که ببیند بسوی علی علیه السلام ابن ابیطالب بدرستیکه در وی نود
خصلت است از خصلتهای پیغمبران که جمع کرده است خدای تعالی در وی و در غیر
دویم مرتبه احاطت که ارشاد صاحب لولاک لما خلقت الافلاک
فالانوار کلها من نوری و نور علی دلیلی است لایح بر اثبات او و سند است
واضح بر احقاق وی و حاصل معنی بیت ای آنکه ذات وافی آیات تو
بحسب صورت و جسامت واحدیت بی مانند و به نسبت و حشمت
و شهامت جهانی است ارجمند و باعتبار رفعت آسمانی است محیط زمین
تکوین و از روی استقامت کوهی است مشید ارکان و متین قوله رحمة الله علیه

از عطای دست فیاض تو گردون مستفیض
وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین

عطا بفتح عین مهمله بخشش فیاض بفتح فا و تشدید یای مثناة تحتانیه جوانمرد و بسیار بخشش
گردون بفتح کاف فارسی بمعنی آسمان مستفیض بضم میم و سکون سین مهمله و کسر فا
بمعنی خواهنده ریاض بکسر رای مهمله و فتح یای تحتانیه جمع روضه بمعنی مرغزار نزهت
بضم نون دوری از ناخوشی و بدی طبع بفتح طای مهمله بمعنی سرشت که مردم
بران آفریده شده رضوان بکسر رای مهمله نام خزانه دار بهشت خوشه چین بمعنی

قوله بواد المجهول

:: خوشه بواو مجهول بر وزن توشه مستعمل بچند جا میشود مثل خوشه گندم و جز آن خوشه چین

یعنی فیض یاب بدانکه بهره مند شدن آسمان از جناب امام همام مدلل بدین کلام است

انا واحی الارضین و انا سماک السموات یعنی گفت بادشاه اقالیم زمان و زمین

حضرت امیر المومنین سلام الله علیه و علی اولاده الطاهرین منم گستراننده زمینها

و بلند سازنده آسمانها و نیز فرمود انا الذی دعوت السموات السبع فاجابونی

فامرتها فینصبون یعنی منم که خوانده ام و دعوت کرده ام آسمانهای هفتگانه

را پس اجابت نمودند مرا پس حکم کردم پس قایم شدند بر اطاعت و بجای

اوردن احکام من و در بعضی نسخ بجای گردون دریا دیده شد و مستفیض شدن

دریا نیز از کلام آنجناب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مستفاد میشود

انا مفجر العیون و انا مطرد الانهار یعنی منم سر دون اورنده چشمها و روان کننده دریاها

و نیز ظاهر است که هرگاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فیاض

کونین است علی مرتضی علیه التحیة و الثنا لطبق نفسک نفسی نیز فیض رسان

دارین است و دریا جزوی از اجزای عالم است پس چگونه بهره یاب نباشد

و تخصیص بذکر دریا بنا بر آنست که دریا در فیاضی مشهور عوام است پس

هرگاه ساخت برآینکه هرگاه فیض مستفیض بدین افراط است فیاضی مفیض او

بکدام وفور خواهد بود و خوشه چینی رضوان از آنحضرت علیه السلام بدین

روست که او قسیم دوزخ و بهشت است و ساقی حوض کوثر است پس هرگاه

مالک اصل مکان ست متصرف حاجت او چگونه نبود حاصل معنی بیت تو ئی انکه
دریا با بودن وی فیاض عالم از کمترین فیض یافتگان حضرت تست و گردون با وجود
احاطه جوادی او بر تمام جهان از ادنی استفیدان جناب تو ثمرات جنان سلطنت
نزهت تو نشان دان و ریان رضوان نمونه جنبی فیوضات با برکات نزاکت طبع مبارک تو حور و غلمان

قوله رحمة الله علیه

کاتب دیوان امرت موسی دریاشکاف
پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین

کاتب بکسر تاء فوقانیه نویسنده دیوان بکسر دال مهمله نام موضعی که در وی کتابت امور
مملکت چنانچه در مجمع البحرین بدین عبارت واقع ست الدیوان بکسر دال و فتحها
الکتاب یکتب فیه اهل الجیش و اهل العطیه و در قاموس مرقوم ست الدیوان
مجتمع قول الصحف دریاشکاف بمعنی شکافنده دریا و ضابطه ست که چون
اسمی بر صیغه امر اید بمعنیش مبدل شود و بمعنی فاعل گردد پرده دار بمعنی حاجب بام
بمعنی سقف قصر بفتح قاف بمعنی کوشک موسی و عیسی هر دو نام مبارک پیغمبران
الوالعزم ست علیهما السلام و بودن حضرت موسی دریاشکاف بدین تقریر
در کتب تواریخ مسطور ست که در زمانیکه فرعون بی عون علیه اللعنة والعذاب
خواست تا حضرت موسی را معه بنی اسرائیل بکشد و بدین عزم جزم نمود حضرت
موسی بامر الهی با جمیع سبطیکه قوم وی بودند بر امد تا برود نیل رسید و جبرئیل علیه السلام

مقدمة الجيش كرديد حضرت موسي عصا را بر رود نيل زد و بعدد اسباط حضرت يعقوب دوازده
قطعه شد موسي با اسرائيل عبور نمود و درياي انبساط بر اسباط كشود همان زمان از كمين فرعون
لعين معه توابعان بيدين رسيد و غرق لجه فنا كرديد و مصنف رحمة الله حضرت موسي را
كاتب ديوان امر بدين سبب كفت كه كاتب را خبر درجه محكوميت نبود پس هرچه
از حضرت موسي صادر شد در حقيقت امر علي مرتضى عليه السلام بود و حضرت موسي را
بجز محكومي بيش نبود چنانچه كلام حضرت امام همام و عليه السلام بر روي دال است
انا صاحب القرن الاولى و انا حاورت موسى الكلم و اغرقت فرعون يعني
منم صاحب قرن اول كه در حديث واقع است و منم كه محاوره و مكالمه كرده ام
با موسي و غرق كرده ام فرعون را و نيز فرمود عليه السلام انا صاحب موسى والخضر
و معلمهما يعني منم صاحب موسي و خضر و تعليم كننده ان هر دو حكمتها و غوامض
اسرار الهي و بودن حضرت عيسي عليه السلام كردون نشين ثابت است
بنص قراني يعني رافعك الي ليكن درين اختلاف است كه بر اسمان اول است
يا بر اسمان چهارم و بر پرده داري حضرت عيسي عليه السلام بر بام قصر علوم مرتبت
حضرت امير از ان روي است كه ثابت است نزد عرفا على السبيل التحقيق اينكه
الحجه مر جناب رسالت ماب را صلى الله عليه و اله و سلم از جناب حضرت
صمديت هم نواله عنايت شده بطبق انا و علي من نور واحد و حبك نفسك نفسي
بجناب امير المومنين عليه السلام نيز ميسر كرديده پس عروج اسماني حضرت چنانچه مر

نبوت پناهی را صلی الله علیه و آله و سلم بود و مر حضرت امیر علیه السلام را نیز بود که بعینه در کیفیت
نبود و چون ذات فیض آیات تا بعرش برین رسید آسمان به پیش از دری نبود و حضرت
عیسی علیه السلام بحر حاجبی نباشد ذاق من ذاق و فهم من فهم حاصل معنی بیت توئی
آنکه حضرت موسی با وجود قدرت دریا شکافی در جنب شوکت امر تو مامور نیست
ابدی و حضرت عیسی با بودن رفعت گردون نشینی به نسبت عظمت حکم تو محکومی است
سرمدی از ذات حضرت موسی اگر انفجار است بقدرت اقدس تو نیز انقطار است
و حضرت عیسی باذن الهی اگر دهن بکلمه احی الموتی گشود و جناب بقدرت اسباب تو

بعنایت صمدیت نیز انا مصور فی الارحام فرمود قوله رحمة الله علیه

نقشبند کاف و نون از بدو فطرت تا کنون
ناکشیده چون مه رخسار تو نقش مبین

نقاش و نقشبند بمعنی کشنده نقوش و سازنده صور مراد از نقشبند ذات جناب باریست
و مراد از کاف و نون کلمه کن است و معنی کن بشو تو و خطاب بدین امر باجرای عالم است
که در عالم اجمال تمامه موجود اند بدو بفتح باء موحده بمعنی اول و ابتدا فطرت بکسر فا بمعنی پیدایش
مه بفتح میم مخفف ماه مبین بضم میم و کسر باء موحده بمعنی ظاهر و مراد از مه رخسار تمام چهره است
و تخصیص نمودن چهره از تمام اعضا بنا بر آنست که اسراریکه در عضو نهاده مجموع آنرا در چهره تعبیه
داده یا بنا بر آنکه حق سبحانه ساخت قد حضرت آدم علیه السلام حواله بملائکه نمود و چهره را
بید قدرت خود تصویر فرمود پس چهره عموما اشرف اعضا باشد خصوص که چهره

حضرت نبی

چنین منبع سعادات و مجمع کرامات و سر در نا کشیدن به نقشی مثل جبین مبین امیر المؤمنین علیه السلام
این است که مقصود از ایجاد انس عالم ظهور صفات کامله است و چون ذات امیر کبیر علیه السلام
مظهر اتم ذات و صفات بوده پس مثل وی را دخل کو و نظیر او را گنجایش کجا و کمالاتیکه در
پیکر انور حضرت امیر اند علیه السلام زبان قلم از تقریر آن عاجز و قلم زبان از تحریر آن قاصر
چنانچه بعضی صفات والا درجات از کلام آن امام عالی‌مقام مبرهن است فرمود انا المتکلم
بسبعین لسانا و مفتی کل شیء علی سبعین وجها انا الذی اعلم بالحدث فی اللیل والنهار
و شیئا بعد شیء الی یوم القیمة یعنی منم که گویا به هفتاد زبانم و فتوی دهنده هر چیز را به هفتاد
وجه و منم آنکه میدانم چیزیرا که پیدا میشود در روز و شب و چیزیرا که واقع شود پس چیزی
تا روز قیامت و نیز در مودة القربی نوشته که صفات عالی آیات متجاوز از عدد اند
از الجمله یکی آنکه مخلوق شد از نور الهی دیگر آنکه تولد او در عین کعبه است دیگر آنکه امامت
بر اولاد او ختم شد دیگر آنکه از اصحاب مباهله است دیگر آنکه برادر رسول خدا است
صلی الله علیه و آله و سلم دیگر آنکه قسمت کننده بهشت و دوزخ است دیگر آنکه صاحب لوای الحمد است
در روز قیامت و شافع امتهای رسل و انبیا است دیگر آنکه برای شکستن بتها بر دوش
شریف جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد دیگر آنکه تقرب جویند ملائکه
مقربین نزد حضرت رب العالمین بولایت او دیگر آنکه برگشت آفتاب دو مرتبه
برای او دیگر آنکه یاد داشت هر چهار کتب سماوی دیگر آنکه اول کسیکه برسالت
حضرت رسول خدا علیه التحیة والثنا اقرار کرد او بود سلام الله علیه و علی اولاده الطاهرین

الی یوم الدین حاصل معنی بیت توئی آنکه نظیر تو در جهان امکان غیر ممکن و ناروا و عدیل تو در عالم وجود معدوم و ناسزا نقاشی لم یزلی هرچند بقلم کن نقوش بیحد و صور بیحد بر صفحهٔ هستی کشید لیکن از ابتدای خلقت تا وقت کتابت هیچ فردی مثل تو از کتم غیب بعرصهٔ ظهور نرسید قوله رحمة الله علیه

ناشنیده از زمان مهد تا پایان عمر

بی رضائی حق ز تو حرفی کرام کاتبین

زمان بفتح زای معجمه و میم بمعنی وقت مهد بفتح میم گهواره پایان بمعنی آخر و تمامی عمر بالضم زندگی رضا بکسر رای مهمله خوشنودی کرام بکسر کاف بمعنی بزرگان جمع کریم کاتبین نویسندگان جمع کاتب و کرام کاتبین مجموعه نام دو فرشته است که موکل اند بر چپ و راست اشخاص برای نوشتن افعال و اعمال نیک باشند یا بد و گویند چون از عباد اعمال بد سر زد میشود فرشته که کاتب نیکیهاست بفرشته دوم که کاتب عملهای بد است میگوید که توقف کن تا توبه کند و مغفور شود و چون توفیق توبه بدو نصیب نشود آن عمل را می نویسند و سبب ناشنیدن حرفی که موافق مرضی حق سبحانه نبود ظاهر است زیرا که سید الخلق علی مرتضی علیه السلام از نور محض و ذات قدسی سمات وی مورد و یطهرکم تطهیرا است پس آنکه از بدو فطرت مجبول بطهارت و عصمت بوده باشد ظهور غیر مرضیه از غلامان او دور است حاصل معنی بیت توئی آنکه از لوث عصیان و شائبه طغیان ذات مقدس صفات تو منزه و مبرا است و از زمان طفولیت تا وقت رحلت جناب ولایت مآب تو بمرضیات حضرت قاضی الحاجات مهذب و محلی است

عملی ما صحولی کم

عملی یا قولی که شایان جناب باری نبود از تو صادر نگردیده و بگوش کرام کاتبین نرسیده تا بدیدن چه رسد و بنوشتن چه سزد بلی آنکه مست می عرفان شرابا طهورا و مخمور باده بشری الجنه ابتغاء مرضات الله بود و بجلوه انما انت منذر ولکل قوم هاد منجلی باشد چگونه غیر مرضی حق از و سرزند و چه طور بمیناهای صمد قدم نهد قوله رحمة الله علیه

مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال
در بود ممکن نه الا رحمت للعالمین

مثل بکسر میم و شبه بکسر شین معجمه بمعنی مانند حال بمعنی وقت محال بضم میم آنچه اکاهی یافته نشود و نابودن او ضروری بود ممکن بضم میم اول و بکسر کاف تازی بمعنی آنچه بودن او روا بود مشتق از امکان و امکان عبارت بودن شیء مساوی در بودن و نبودن یعنی نه وجود او ضروری بود و نه عدم او و الا بکسر همزه بمعنی مگر رحمت بفتح راء مهمله بخشش و رحمة للعالمین لقب اقدس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است و وجه محال بودن علی مرتضی علیه السلام آنست که ذات آن عالی صفات مظهر اتم ذات و صفات جناب اقدس الهی است و میان ظاهر و مظهر اتم مناسبت تام می باید پس چنانچه ذات او سبحانه مثل ندارد مظهر او نیز نظیر ندارد و بودن جناب رسول کریم مثل آن ولی قدیم بنا بر آنست که جناب ولایتمآب و جناب رسالت انتساب علیهما السلام بحسب صورت بشریه تعدد دارند و بحسب حقیقت یک نور است که مظهر او دو است پس باطن

علی علیه السلام عین نبی صلی الله علیه و اله و سلم است و با نبی صلعم عین علی علیه السلام است نه بنبی
که حس مشترک بحسب تعدد و منفذ و متکثر نبود هرچند چشم صوری دو اند لیکن بحسب
حقیقت یک نور است که در دو جا ظهور کرده لهذا از دو چشم یک صورت
مرئی میشود و این مثال بطریق مثل گفته شد و الا مرتبه جناب ولایتماب از احاطه تقریر
بیرون و از لطمه تحریر مصون و در قول مصنف رحمة الله که مثل تو است اشاره
است لطیف و رمز یست شریف بر اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و اله و سلم مثل علی مرتضی علیه السلام بود نه مثال او و علی مرتضی مثال وی بوده نه مثل
و فرق در مثل و مثال در اصطلاح اهل علم بر بیز چه نوشته اند که مشبه و مشبه به
در جمیع اوصاف اگر بهمدیگر توافق داشته باشند گویند این مثل انست
و اگر مشبه در بعضی اوصاف موافق مشبه به بود فقط گویند این مثال انست چنانچه
زید کالاسد پس هرگاه جناب حضرت رسالت ماب صلی الله علیه و اله و سلم در
جمیع اوصاف با حضرت مظهر العجایب علیه و علی اولاده سلام الله الملک
العالب توافق داشت صحیح شد بودن انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم مثل جناب
امیر کبیر علیه السلام و جناب علی مرتضی چون بمرتبه نبوت که مخصوص حضرت خاتم الانبیا
علیه التحیته و الثنا بود متصف نبود درست شد بودن جناب ولایت انتساب
مانند یعنی مثال حضرت جناب رسالت ماب صلی الله علیه و اله و سلم
پس وارد نخواهد شد درینصورت انچه بعضی متردد شده در معنی بیت میگویند

یعني چون جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند سرور اولیا شد

لازم آمد زیادتی مرتبه ولایت بر مرتبه نبوت واین روا نیست حاصل معنی بیت

ترا ای آنکه ذات تو بی مانند ست وپایه تو از همه بلند چنانچه او سبحانه جلشانه مثل

ندارد ومانند او ممتنع الوجود ست ودر همه حال همچنین جناب تو بی نظیر است و

عدیل تو ضروری العدم ودر همه حال محال وآنکه مطمح نظر عرفا ست ونقش مثلث تو

در جبین او هویدا است نیست مگر سید المرسلین حضرت رسول رب العالمین

علیه السلام چنانچه حدیث شریف نفسک نفسي ولحمک لحمي ودمک دمي دلیلی است

واضح بر دو نطق انا وعلي من نور واحد سندیست لایح بر او قوله رحمة الله علیه

هر که مداح خدا همدم رسول الله بود

گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود

مداح بفتح میم وتشدید دال مهمله بمعنی ثنا گو میا لغه همدم در اصل لغت بمعنی دو غواص

که دم ونفس آن هر دو موافق باشد ومراد یار ورفیق ودوست ست رسول الله

بمعنی فرستاده خدا همتا بفتح هاء هوز وسکون میم بمعنی هم جنس وهمسر ومانند را گویند

بدانکه حق سبحانه وتقدس ذات ولایت آیات امیر کبیر علیه السلام را در فرقان

مجید وقران حمید اکثر جا بتوصیف یاد کرده از الجمله اقیموا الصلواة واتوا الزکواة

وارکعوا مع الراکعین ست که مراو از راکع علي مرتضی علیه السلام ست چه مرویست

اول کسی که رکوع نمود با نبی کریم علیه افضل الصلواة واکمل التسلیم حضرت امیر علیه السلام بود

پس نازل شد این آیه کریمه و دیگر این ست مثل الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار

سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مرویست که نزد

امیر علیه السلام چهار درم بود پس تصدق کرد درهمی در شب و درهمی در روز و درهمی

پوشیده و درهمی آشکارا پس نازل شد این آیه شریفه در شان او و دیگر انما ولیکم الله

و رسوله اه منقول ست که سائلی آواز داد آنحضرت علیه السلام در رکوع بودند

و در همان حال انگشتری بوی عطا نموده دیگر یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا

مع الصادقین گفته اند مراد از صادقین جناب امیر علیه السلام ست و دیگر

السابقون السابقون مرویست اول کسیکه نماز با جناب رسول مقبول صلی الله

علیه و اله و سلم خواند جناب ولایت مآب علیه السلام بود پس نازل شد

این آیه کریمه قال ابن عباس رضی الله عنهما لو ان الشجر اقلام و البحور مداد

و الانس و الجن کتاب ما احصر فضایل امیر المومنین علیه السلام الی یوم الحساب

حاصل معنی بیت هر که ثناخوان او خداوند اقدس بود و یار و یاور رسول صلعم

مقدس باشد نظیر او هرگز امکان وجود ندارد و عدیل او یارای ظهور نیارد

و اگر کسی نظیر و مثل او در عالم باشد هم رسول خدا بود و دیگر را مجال مجانست و طاقت

مماثلت کجا قوله رحمة الله علیه بند ثانی

ای بغیر از مصطفی نابوده همتائی تو کس

بسته بر مهر تو ایزد مهر نور العین بس

ای حرف ۱۰

ای حرف ندا د طلب غیر بفتح غین معجمه بمعنی سوا دخر مصطفی بالضم میم و سکون صاد مهمله و فتح فا
و الف مقصوره صیغه اسم مفعول است بمعنی برگزیده شده ماخوذ از اصطفا بمعنی برگزیدن
همتا بفتح هاء هوز و سکون میم همسر و همجنس و مثل مهر بکسر میم و سکون ها و رای مهمله بمعنی محبت و دوستی
ایزد بکسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه مجهوله و بکسر زای معجمه و سکون دال مهمله نامی است از نامهای
خدا تعالی مهر بالفتح کابین حور بالضم بمعنی سپید و سیاه چشمان جمع و حورا بفتح حاء مهمله مفرد اوست
عین بکسر عین مهمله جمع است بمعنی زنان که سیاهی و سپیدی چشم ایشان بکمال بود واحدش
عینا است بفتح عین مهمله مونث اعین بفتح همزه بمعنی فراخ چشم بدانکه محبت علی مرتضی
علیه الصلواة و الثنا موجب فلاح کونین است و باعث نجاح دارین هرکه جان خود را فدای
او نمود در بهشت بر روی خود گشود و دخول جنت منوط بر محبت اهلبیت جناب رسول خدا
است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه از آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا منصوص است در اسباب نزول آورده که چون
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه طیبه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده
التماس نمودند که تو مقتدای جانی و رهنمای جهانی می بینیم که مخارج سرکار بیشمار و مداخل کم
بسیار اگر حکم شود قدری از اموال خود بطیب خاطر و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه
علیه سپاریم تا در حوائج صرف نمایند و ابواب فتوح بر دلهای ما گشایند این آیه نازل
شد که بگو من از تبلیغ احکام جناب ملک علام با کسی مزد طمع ندارم لیکن میخواهم
که خویشان مرا دوست دارید که علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین اند

مضاعف
و هر که کسب کند حسنه یعنی محبت آل و پیغمبر را زیاده کنیم مر او را در آن حسنه نیکی را یعنی
سازیم ثواب آن حسنه را پس این آیه کریمه مذکوره دلالت میکند بر آنکه محبت علی مرتضی
علیه السلام ذریعه وصول عرفان و نور است و وسیله حصول غلمان و حور و احادیث نبوی نیز
دلالت مینماید که دخول بهشت موقوف بر رشته غلامی جناب امیر علیه السلام است کما روی
انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاءنی جبرئیل بورقة خضراء المكتوب فیها ببیاض
انی افترضت محبة علی ابن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک و ان الله
جعل علیا قائد المسلمین الی الجنة فیدخلون الجنة و یدخلون النار به و
یعذبون یوم القیمة قلت کیف ذلک قال بمحبته یدخلون الجنة و ببغضه
یدخلون النار یعنی روایت کرده شده است اینکه گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم آورد بمن جبرئیل علیه السلام ورقی سبز رنگ نوشته بود
در وی بسفیدی نور اینکه فرض نمودم دوستی علی ابن ابی طالب بر خلق خود
پس برسان ایشان را ازین مژده و نیز فرموده بدرستیکه حق سبحانه گردانید علی را اولی
کشنده مومنان و برنده مسلمانان بسوی بهشت پس داخل شوند به بهشت بوساطت
لطف وی و داخل شوند بدوزخ بقهر وی و عذاب داده شوند در روز قیامت
راوی میگوید که عرض نمودم بجناب اقدس انتساب یا رسول الله چگونه که علی علیه السلام
هم او باعث دخول جنت بوده هم سبب افتادن بدرکه دوزخ باشد فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
داخل شوند مسلمانان در بهشت بمحبت وی و بیفتند در هاویه دوزخ بدشمنی وی

ذکلمه لی کوهر

و کلمهٔ بس که در تمامی مصرعهٔ ثانی واقع ست برای حصر ست یعنی دخول با علی علیه

و وصول الی جبر العین منحصر محبت اهل بیت ست فقط مجاهدات لا انتها

به تشنهٔ عشق علی مرتضی علیه السلام سود می ندهد و ریاضات بی احصا بی کیفیت ذوق

غلامی آل عبا ثمری نه بخشد چنانچه حدیث شریف جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله

وسلم بروی شاهد ست وافی و گواهی ست کافی قال رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم لو ان عبدا عبد الله و قام مثل ما قام نوح فی قومه وکان له مثل احد

ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومد عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ولم یوالک

یا علی لم یشم رایحة الجنة فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ای علی اگر

باشد بنده که عبادت کند خدا را و قایم شود در استحکام امور دینی مثل قایم

بودن نوح علیه السلام در قوم خود و داشته باشد نزد خود مثل کوه احد مقدار

سیم و زر و خرج نماید آنرا در راه خدا و دراز بود عمر او اینقدر که حج گذارد ده باشد

هزار سال پیاده پا و با این همه فضایل اگر دوستی تو در دل وی نبود هرگز بوی

بهشت بمشام جان وی نرسد و اصلا حلاوت عرفان ذایقهٔ ایمان وی

نبخشد و تخصیص حصر به نسبت امیر علیه السلام بدین وجه است که جناب ولایت مآب

عین همه ائمه ست چنانکه مولانا جلال الدین رومی قدس سره میفرماید

نام احمد نام جمله انبیاست   چونکه صد آمد نود هم پیش ماست   پس

هیچ مجد وی لازم نیاید که تا توهم حاصل معنی بیت تو ئی آنکه بجز خطاب نبوت

انتساب صلی الله علیه واله وسلم کسی هم جنس و همتای تو نبود و سیوای رتبه احمدیت
همسری سیمای تو نه نمود توئی انکه مهر معجل باهرویان خلد برین اعتراف بامامت
ذات والاصفات تست و مهر موجل حور العین اعلی علئین اتصاف
باستقامت محبت عالی درجات تو بعروسان بهشت هم اغوش شدن
بی ذریعه غلامی الجناب مجال انبوستان لطافت سرشت مدهوش کشتن بمناطقی جان نثاری
ان صفحات اشکال قوله رحمة الله علیه

مهره مهر از کلوئی صبح برنارد فلک
کرنه از مهر تو اید صبح صادق را نفس

مهره بضم اول وفتح ثالث چند جا استعمال یافته چون مهره کردن و مهره پشت
و مهره کلو و قرص افتاب را بسبب مدور بودن او مهره مهر کویند و مهره نرد
نیز کویند و بعضی مهره را بمعنی تکمه کریبان نیز کفته اند مهر بکسر اول و سکون ثانی
چند معنی دارد در اینجا مصرعه اول نام افتاب ست و در مصرعه ثانی بمعنی محبت
کلو بضم کاف فارسی بمعنی حلقوم صبح بضم صاد مهمله بمعنی بامداد فلک بفتح فا و لام
بمعنی چرخ صادق بکسر دال مهمله بمعنی راست کو نفس بفتح نون و فا بمعنی جان
و دم بدانکه صبح دو قسم ست صبح کاذب که صبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان
نیز از نامهای وی ست و ان اول سپیدی باشد که از جانب مشرق بعد از
تاریکی پیدا شود و بر طرف میکردد و باز تاریکی شب عود نماید بعد از ان نوری

دالهی منبسط

عرض منبسط ظاهر میشود بنوعیکه افق روشن گردد وابتداء طلوع صادق ازان وقت است
وآخرش تا وقتیکه آفتاب طلوع کند کذا فی بعض الرسائل ومراد از کلوی صبح
دایره افق است چون کلو به نسبت مدور بودن مشابهت بدایره دارد ازینجهت
دایره افق را بالکلو تعبیر نمودند بدانکه دایره شکلی باشد مسطح که یک خط محیط مدور بدو
بود ودرون او نقطه توهم توان نمود بنوعیکه جمله خطهای مستقیمه که ازان نقطه بران
خط برند برابر باشند وان خط را محیط دایره خوانند وانرا مرکز وان خطوط را
انصاف اقطار خوانند وافق دایره عظیمه ایست که یک قطب او سمت الراس
باشد وقطب دیگر او سمت قدم وقطب نقطه مفروضه را گویند که چون جسم کروی
دور کند ان نقطه بحد خویش قایم بود وان دایره فلک را دو نیمه کند یکی مرئی
و دیگری غیر مرئی وطلوع وغروب کوکبه بسبب این دایره معلوم میشود ودایره
عظیمه انست که بمرکز گذرد وکره را دو نیمه کند واز دو جانب وی دو نقطه برند
برابر باشند وان دو نقطه را دو قطب ان دایره خوانند وکره عبارت از
شکلی است مجسمه که سطحی با و محیط بود ودرون وی نقطه توهم توان نمود بنوعیکه
جمله خطوط که ازان نقطه بان سطح برند متساوی باشند وفلک جسمی است
گردی متحرک باراده بحرکت مستدیر ومحیط است باو وسطح متوازی و کواکب
متحرک می باشند بحرکت وی چه نزد حکما ستارگان مثل او تاد اند ودر افلاک
مرکوز اند پس حرکت انها بحرکت افلاک است واز انکار کواکب در افلاک

ازبد و فطرت ازانهاست پس منافی عدم خرق نبود موافق عقیده حکما و در بعضی نسخ
بجای صبح در مصرع اول لفظ چرخ واقع است درین صورت مراد از چرخ چارم است
بقرینه مهر زیرا که افتاب با وی تعلق دارد و مراد از فلک فلک اطلس یعنی فلک
تاسع و فلک چهارم به نسبت حرکت ذاتیه خود که از مغرب بمشرق است و مسمی
بتوالی البروج در یک سال شمسی که ان سیصد و شصت و شش روز
بود دوره تمام میکند و این طلوع و غروب شمس که مرئی میشود باعتبار حرکت
فلک الافلاک است که در یک شبانه روز دوره تمام میکند و حرکت او
خلاف توالی البروج است یعنی از مشرق بمغرب میرود و همه افلاک را با خود
حرکت میدهد یا نفسیر بر طبق حرکت خویش پس دوره قمری همه افلاک دیگر
بر تتبع او در یک شبانه روز به تمام میشود و دلیلش مشاهده شمس است که
هر صبح از مشرق طالع میشود و بمغرب غروب مینماید بدانکه محبت و جان نثاری
صبح صادق بان امام ناطق علیه و علی اولاده سلام الله الملک الخالق از اکثر کلمات
بر می اید چنانچه در اوانی که ان لعین بیدین شقاوت توام ابن ملجم با پس
ادب بکذاشته جراحتی به بکر اطهر رسانید انجناب روی مبارک از روی
بکردانید و خطاب بصبح نمود و لب بسخن بدین انجمن کشود که ای صبح قسم
میدهم ترا بخدا اینکه بفرمان او در امدی و بحکم او نفس زدی که من با توجه
صحبتها که نداشته ام و چه حظها که نبرداشتم مرا از ابتدای عمر تا امروز

یافته که در خواب باشم

یافته که در خواب باشم و ترا نیابم و تو طلوع نمائی و من خفته بمانم باید که چون تو دم صداقت محبت با ما میزنی در روز حشر بر طریق راستی روی و شاهد ما نوی کذا فی مودة القربی حاصل معنی بیت تو ئی آنکه شهور و عوام بقبض عام آن مبدء نظام سپر بلند و رفیع لیل و نهار بحضور پر نور آن مقتدای سنین و دهور جان نثار و مطلع صبح صادق خود را اگر در زمرهٔ فدائیان صداقت نشان نگذاشتی فلک اطلس تکمهٔ خورشید از گریبان ظهور او بر نداشتی یعنی قرص آفتاب هرگز بر عالم طلوع نه نمودی و خط صبح بر صفحهٔ راستی اصلا رقم تقسیم نبودی قوله رحمة الله علیه

کیست با قدرت سپهر و جبیت با رای تو مهر
آن ز قدرت مستعار و وین ز رایت مقتبس

قدر بفتح قاف و سکون دال بزرگ داشتن و بی نیازی و طاقت سپهر بکسر سین غیر منقوط و بای فارسی و سکون های هوز بمعنی آسمان رای بروزن جای در عربی بمعنی تدبیر و مقتضای عقل را گویند مستعار بضم میم و فتح تای فوقانیه آنچه بلک نبود مشتق از استعاره بکسر همزه و تای مثناة فوقانیه دست بدست کردن بعاریت خواستن مقتبس بضم میم و سکون قاف و فتح تای فوقانیه و فتح بای موحده فایده گرفته شده ماخوذ از اقتباس بکسر همزه و تای فوقانیه بمعنی فایده گرفتن بدانکه بیمقداری سپهر بحسب رتبه آن شاهنشاه هر دو سرا ظاهر و باهر است و نیز از کلام مصدر جود و سخا حضرت امام علی بن موسی الرضا

علیه الصلوة و الثنا که حدیثی از جد کریم خود یعنی مولانا و مولی الخافقین جناب
ابی عبد الله الحسین علیه و علی آبائه و ابنائه التحیة و السلام روایت میفرماید
کان امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بالکوفة فی الجامع اذ قام الیه
رجل من اهل الشام فقال یا امیر المومنین انی اسئلک عن اشیاء فقال
علیه السلام سل تفقها و لا تسئل تعنتا فاحدق الناس بابصارهم فقال
اخبرنی من اول ما خلق الله تعالی قال علیه السلام خلق النور قال فمم خلقت
السموات قال من بخار الماء قال فمم خلقت الارض قال من زبد الماء
قال فمم خلقت الجبال قال من الامواج یعنی بود حضرت امیر المومنین علیه السلام در
شهر کوفه تشریف داشت روزی در مسجد جامع که ناگاه ایستاد مردی از اهل
شام پس عرض کرد یا امیر المومنین علیه السلام بدرستیکه می پرسم از تو سوال
مینمایم تو از چند چیز پس فرمود علیه السلام سوال نما و بپرس هر چه میخواهی بشرط آنکه سوال نمو
از روی استفاده و از راه طلب فقاهت بوده نه از سر کینه و عناد که منجر بود به در حق تو بدبختی تو
پس مردم در مشاهده کلمات توجه تمام نمودند و بر جواب خطاب ولاتیماب التحسین
و ثنا با اللهم صل علی گشودند پس پرسید که آگاه ساز مرا از اول چیزیکه پیدا کرد حق سبحانه
فرمود علیه السلام اول پیدا کرد نور را پس گفت از کدام چیز پیدا شدند آسمانها فرمود
از دودیکه بجوشش آب برآمد پس بکدام چیز پیدا شد زمین فرمود از کف آب
گفت پس بکدام چیز پیدا کردند کوهها فرمود از موجهای آب و تفصیلش در

حدیث دیگر بدین

حدیث دیگر بدین آیین است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس باریتعالی

و تقدس عرض نمود یا رب من قبل ان خلقت السموات والارضین والعرش

والکرسی والجنة والنار این کنت انت قال یا موسی کنت علی درة

بیضاء خلقتها قبل العرش والکرسی والسموات والارضین وخلقت

طولها مسیرة خمس مائة الف عام وعرضها مثل ذلک قال یا رب

ثم من قبل ان خلقت الدارین کنت انت قال یا موسی کنت فی القدرة

کما انا قادر علی ان امسک المطر فی الهوی والسحاب بین السماء والارض

بلا عمد فکلمت درة فارتعدت وذابت وصارت ماء فنظرت الی الماء

نظرة بالعبرت فغلی وعلا دخانها وضرب امواجها وازبد زبداً فخلقت

من الدخان السموات ومن زبد الارضین ومن امواج الجبال یعنی گفت

حضرت موسی علیه السلام ای پروردگار من پیش از پیدا کردن تو

آسمانها و زمین ها و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ کجا بودی تو گفت

او سبحانه تعالی بودم من بر گوهری که براق و متشعشع بود و پیدا ساختم اورا

پیش از عرش و کرسی و آسمانها و زمین ها و گردانیدم درازی وی

بمقدار مسافت پانصد ساله راه و پهنای او نیز همچنین ساختم باز عرض کرد

حضرت موسی علیه السلام که ای پروردگار من پیش ازین که پیدا نمایی آن

گوهر را کجا بودی تو گفت باریتعالی بودم من در قدرت خود چنانچه من قادرم

بر اینکه معلق بدارم بار انرا در هوا و ابر را در میان اسمان و زمین بدون ستون

پس کلام کردم با ان گوهر پس بر خود بلرزید و بگداخت و آب شد پس نظر

کردم بسوی اب بنظر عبرت و تنبیه پس بجوشید و دود او بلند گردید و باهمدیگر موجهای

او تموج زدند و لطمه خوردند و کفی بر اوردند پس ساختم از دود او افلاک را و پیدا

نمودم از کف طبقات زمین را و از موجها کوه را پس محقق شد از اینجا که

خلقت اسمان از دود است و بیشتر مبین شد که پیدایش ان فخر کون و مکان

از نور است پس گشت دود مطرود در جنب نور ان ذی الجود ظاهر

و مبرهن گردید و قول مصنف رحمة الله گیست با قدرت سپهر بصحبت رسید

و نیز کلام قدسی که بمکالمه حضرت موسی علیه السلام وارد شده دال است

بر عظمت و جلال ان قدسی صفات بر خلقت تمام کاینات قال الله تعالی

و تقدس یا موسی لو لا محمد و علی ما کنت خلقت جنة و لا نارا و لا لیلا

و لا نهارا و لا ضیاء و لا ظلاما و لا عرشا و لا کرسیا و لا فلکا دوارا و لا لوحا

و لا قلما و لا اباک ادم و ذریته و لا انت فقال موسی افهم و فضیلت محمدا

و علیا و قد کلمنی علی جبل الطور فقال تعالی انی کلمتک علی جبل الطور فقد کلمت

محمدا و علیا علی بساط النور یعنی فرمود باری اقدس تعالی که ای موسی ع اگر

نبودی محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ظهور نه نمودی علی علیه السلام پیدا نکردمی

هیچ شیء را نه بهشت و دوزخ را و نه شب و روز را و نه روشنی و تاریکی را

و نه [illegible]

ونه عرش وکرسی را ونه آسمان گردنده را ونه لوح وقلم را ونه پدر ترا که آدم علیه السلام است
ونه ذریه او را ونه ترا ای موسی علیه السلام پس گفت موسی علیه السلام بکدام
فضیلت مشرف ساختی محمد صلی الله علیه واله وسلم وعلی علیه السلام را حالاکه به شرف
تکلم مرا مشرف نمودی پس گفت تعالی شانه اینکه تکلم کردم ترا بر کوه طور وتکلم
ساختم محمد صلی الله علیه واله وسلم وعلی علیه السلام بر فراش نور که اعلی است از
مسند طور پس از اینجا دریاب شوکت آن عالیجناب بر همه عالم چه افلاک
چه عناصر وچه شیخ وچه شاب اللهم صل علی محمد وعلی واولادهما من المبداء
الی المآب واینکه مصنف رحمه الله گفت چیست یارا تیو مهر توضیح لقا ب
مهر یارای آنکه نزد ارباب حکمت مقرر است که کواکب سیاره را در پرورش
عالم دخلی کمال است خصوص نیرین را میگویند که اگر نیرین موجود نمی شدند نباتات
مثل اشجار واثمار وحیوانات مثل جنین وغیره وجمادات مثل لعل وفیروزه
والماس پرورش نمی یافتند ونیز از مقرر حکما منجمین است که تعلق حیات وازدیاد
عقل بشمس است چنانچه در کتب بعضی مسطور است که ذی روح شدن جنین
بواسطه تدبیر آفتاب است وقوة سردی در نطفه از زحل است تا در رحم
برقرار بماند وقوة نامیه در وی از مشتری است تا بالیدن گیرد وقوة غضب
از مریخ است وقوة شهوة از زهره وقوت نطق از عطارد وقوت حرکت
از قمر مخفی نماند هرگاه حیات وادراک هر ذی حیات منوط بتربیت آفتاب

ست تدبیر او از دیگر سیارات روشن تر شد پس بدین بنا است که چنانچه سمو روحانیات و علو سماویات برای ان فخر کائنات منوط است سمو نباتات و حیات حیوانات نیز بتدبیر افتاب جهانتاب مربوط است مصنف رحمه الله مهر منیر را با رای امیر علیه السلام بلاصق نمود و مهر وین را بالکلیه بدکور کشود و ترجیح داد رای حضرت ولایت مرتبت را بر تدبیر افتاب عالمتاب بقول خود ان زرایت مقتبس بوجه اقتباس در شرح مطلع بند اول گذشت حاصل معنیت توئی انکه علو مرتبت و سمو مکنت تو بمنابه ایست که محیط اعظم با وجود رفعت اتم در حضرت واجب الاطاعت همینه نیست تجم قدر احاطه او به نسبت احاطه قدرت ان والا رتبت حبابی ست بمقدار و سرابیست بی اعتبار و افتاب جهانتاب با بودن او فیاض عالم در حضور پر نور از ذره کم نورنش نظر برای عالم ارای ان منشاء ظهور نمود نیست ستعار و بود نیست ناپایدار اگر اقتباس انوار از پرتوان مرکز ادوار نمودی زنگ عدم از وجود وی نزدودی قوله رحمة الله علیه

کاروان سالار جاهت چون کند اهنگ راه

چرخ را بر دوش هیش اهنگ بندد چون جرس

کاروان بر وزن ساروان قافله را گویند سالار بمعنی سردار جاه بفتح جیم بمعنی شوکت و رفعت اهنگ بمعنی قصد راه بفتح را غیر منقوطه بعربی طریق را

کوینده وبرجیو اید که بجنس رو بنی نوع خود بود وی را نیز بدین اسم می نامند
جرس بفتح جیم عربی و رای مهمله بروزن عکس بمعنی زنک و نیز صدای را کویند
که از برخوردن دو چیز حاصل شود بدانکه رفعت وجاه ان ولایت دستکاه
منصوص ست بایات محکمات و مقطوع ست باحادیث متواترات و از
کلام معجز التیامش نیز هویدا است چنانچه فرمود علیه السلام انا اللوح المحفوظ
و انا الذی عنده علم الکتاب علی ما کان و ما یکون و انا داحی الارضین و انا
سماک السموات و انا حجة الله علی من فی السموات و فوق الارضین
و انا خازن علم الله و انا قایم بالقسط و انا ذالک الکتاب الذی لاریب فیه
و انا الذی نظرت فی الملکوت فلم اجد غیری شیئا و قد غاب و انا الذی
دعوت السموات السبع فاجابونی فامرتها فیقیمون و انا منشاء الملکوت
و الکون و انا الباری و انا المصور فی الارحام و انا الذی هو حامل عرش الله
مع الابرار من ولدی و انا مظهر الاشیاء کیف اشاء و انا خازن السموات
و الارضین و انا عالم بتغیر الزمان و حدثانه یعنی منم لوح محفوظ و بالای سرمدی
محفوظ و منم انکه نزد اوست دانش و کتاب الهی و خطاب نامتناهی از هر چیز که
بود و باشد و منم کستراننده زمین ها و بلند سازنده اسمانها و منم حجت ساطع
بر وحدت ایزدی و برهان قاطع بر قدرت سرمدی بر انانکه در افلاک اند
از جنس ملایک و نفوس قدسی و بر ساکنان طبقات زمین از جن و انس

وفرشتگان ارضی ومنم گنجینه وگنجور علم الهی ومنم قایم ومتصف بعدالت رسالت پناهی

ومنم ان کتاب که نیست هیچ شبهی وصمتی در روی ومنم انکه نظر کردم در عالم پس بنا نهادم

غیر خود چیزی دیگر را وتحقیق غایب بودن ان غیر چه در مسجد وچه در دیر ومنم انکه

خواندم اسمانهای هفتگانه را پس اجابت کردند مرا پس انچه فرمودیم بران قیام

نمودند ومنم باعث پیدا ساختن عالم ملکوت وناسوت ومنم منزه ومبرا

ومنم صورت دهنده اطفال را در رحمها ومنم انکه بردارنده عرش خداست

با جماعه نیکوکاران ابدی که فرزندان من اند ومنم ظاهر سازنده موجودات

بهر نوعی که خواهیم ومنم گنجور اسمانها وزمین که همه در تصرف قدرت من است ومنم

دانا بتغیر یافتن زمانه از حالی بحالی ونیز دانا ام بتبدل اموریکه پیدا میشود دران

از اینجا اوج وشوکت جناب ولایت انتساب وحضیض رفعت سمائی

بادیه پیمایی دریاب ودر قول مصنف رحمة الله که کاروان سالار است

قلب است اصلش سالار کاروان واضافت کاروان سالار بسوی جاه

بیانی است یعنی مراد از کاروان سالار جاه جاه است وتوصیف نمودن

جاه بکاروان سالار بنا بر انست که رفعتهای زمره اولیا واتقیا واصفیا

ونقبا ونجبا وابدال واوتاد وابرار واحرار ومقربین وصدیقین محکوم

وفرع جاه ان مقتدای هر دو جهان ورهنمای انس وجان است ومراد از

اهنک راه نمودن مسافت رتبه خفا پیمودن ونقاب کمون برداشتن وجلباب ظهور

[illegible]

بر در پیش محبان گذاشتن و مراد از پیش اهنگ انکه کمترین خادمان درگاه ان والا جاه

است مثل حاجب و غلام و بستن فلک بر پای پیش اهنگ کنایه از انحطاط پایه

و پستی و مساوات رفعت وی با رفعت غلامان انجناب و تشبیه بجرس بدین

جهة که چنانچه جرس مخبر قافله میباشد رفعت فلک که محیط عالم است نیز مخبر از رفعت

نشان ان ذیشان است حاصل معنی بیت چون قافله سالار شوکت والار بتثبیت

عزم بالجزم طی مسافت خفا نماید و ابواب ظهور بر ارباب سرور گشاید فلک

باین اوج و قار جرسی پیش نبود و زیاده از محکومی نباشد و بجز غلامی و افتادم

نیز نتو و غیر از عجز و انکسار قدم پیش نهند قوله رحمة الله علیه

با شکوه صولتت دستان نیاید در شمار

در پر عنقای مغرب کی شکوه ارد مگس

شکوه بضم شین معجمه و کاف تازی و سکون واو مجهوله بمعنی هیکل یا بنا و شوکت دیگر

شش مذکور بمعنی ترس و بیم صولت بفتح صاد مهمله بمعنی مهابت مشتق از صول

بالفتح بمعنی حمله کردن و زیادتی نمودن دستان نام زال پسر سام است که پدر

رستم بوده است و در اصل دستان زند با زای هوز بر وزن اسپان خند

بوده است در عرف دستان مشهور شده بحذف کلمه زند عنقا بفتح عین مهمله

سیمرغ را گویند و او را عنقای مغرب بضم میم نیز خوانند بنسبت غرابت او

گویند مفهومیست ممکن الوجود دریافته نشده و به نسبت غرابت کنایت نمایند

بوی چیزهای کمیاب را گذا استفاد عن البرهان القاطع وفی الصراح عنقا بمعنی سیمرغ
مونث اعنق بمعنی دراز گردن وفی مجمع البحرین العنقا طایر عظیم معروف الاسم مجهول
الجسم لایراه احد وفی حیواة الحیوان العنقا طایر غریب تبیض بیضا کالجبال وقیل
سمیت به لان فی عنقها بیاضا کالطوق وقیل هو طایر یکون عند مغرب الشمس ولعل
قولهم عنقا مغرب بنبرای هذا انتهی کلامه و در بعضی رسایل دیده شد که عنقا جانوری
است بزرگترین حیوانات گویند چندین سر دارد و چندین دست و پا و منقار او از
طلا و پاهای او از نقره و شکم از یاقوت و پشت از زبرجد و گردنش از لعل دراز
و از الماس است و مکانش در کوه قاف بسمت مغرب بدانکه لشوکتی که
ان نور اولین و اخرین موصوف گوزبانی که در میدان بیان ان در اید
وبصولتی که ان باعث ظهور اسمان و زمین معروف است کو تقریری که
از عهده تحریر ان بر اید لکن بحکم ما لایدرک کله لایترک کله قطره از ان
دریا و ذره از ان بیضا در عرصه اظهار می ارد و ذریعه نجات دین و دنیا
می انگارد مرویست از مکحول المقبول که مرحب یهودی در میان عرب
بتهور تمام و مهابت لاکلام مشهور بود و بمثابه خوف او در دلهای
مبارزان پیلتن و دلاوران صف شکن قرار گرفته بود که هیچ کس از دلیران
بمحاربه او جرات نمی نمود روزی قوم یهود در ایام محاصره حصن خیبر شکایت
پیش او بردند و از کشته شدن بسیاری از یهود بدست حضرت اسد الله الغالب علیه السلام

حکایت کردند

حکایت کردند مرحب چون شوکت مشهور بود و بتهور و جرات خود مغرور از قوم یهود
قبول نمود که بمحاربه امیر کبیر علیه السلام رود و انتقام کشد و مرحب را خویشی بود معروف بکهانت
بمرحب خبر داده بود که هر که بمحاربه تو اید با او بقتال پیش ائی و تقصیر را کار نفرمائی که همیشه منصور
خواهی بود و همواره فتح خواهی نمود مگر انکس که مسمی بحیدر باشد از و حذر باید کرد که قتل تو
بر دست حیدر علیه السلام است القصه مرحب چون از یهود قبول کرده بود بقصد حرب
با میر کبیر علیه السلام از منزل بیرون امد جمعی این خبر وحشت اثر را بجناب حضرت خیر البشر
علیه و اله سلام الله الاکبر رسانیدند و حالات عدم مقاومت خود بحضور ولایت
مرتبت نیز گذرانیدند جناب نبوت انتساب حضرت ولایت مآب را یاد فرمود
و بدین خطاب مستطاب مشرف نمود که یا علی علیه السلام شر مرحب را از سر اهل اسلام
دفع نما و این عقده دیرین را از دلهای احبا برگشا قضا را در انوقت چشم مبارک شاه
ولایت پناه درد میکرد حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم اب دهان
مطهر خود در دیده زدند رسیده ان مردمک دیده مردم و ملک کشید فورآ رمد از ان نور
رحمانی مرتفع گردید بعد از ان شاه اولیا علیه السلام بعزیمت غزا متوجه صحرا شد
و از لشکر نصرت اثر مرکب بقتل مرحب راند و توسن حزم بمیدان عزم استیصال
ان بدخصال جهاند و در ان زمان مرحب از بالای حصار پایین امد و مسافت
تیغ اجل می پیمود ناگاه نظرش بر جوانی افتاد که اثار شجاعت از جبین مبینش نمایان
و اطوار مهابت از ناصیه همایونش درخشان بود مرحب دانست که یکی از هواداران

سید اخر الزمان سپت دلیرانه متوجه حرب شد و رجز در بیان حسب و نسب خود
اغاز کرد که انا الذی سمتنی امی مرحب یعنی منم انکه مادرم نام مرا مرحب نهاد
و ابواب فتوح و سرور بر دل من گشاد حضرت سید اولیا شیر بیشه هیجا در جواب انش
نیز رجزی ادا فرمود و جگر ان شقاوت اثر را بدین عبارت با مهابت پاره نمود
انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام اجام و لیث و قسوره یعنی منم انکه مرا مادر
بحیدره مسمی گردانید و خداوند اقدس مرا بپایه برتر برسانید و منم دلیر
میدان شهامت و شیر بیشه مهابت منم تاجداری که پادشاهان و وزرای اهل
شمشیر پیش او سر نهاده اند و منم نامداری که برات مشکل گشائی اسماء و سپید
عالم بدست او داده اند چون مرحب حسب و نسب ان فخر مکه و یثرب
شنید نصیحت کاهن بخاطرش رسید و از صولت مهابت ان فخر دودمان
شجاعت لرزه بر اندامش افتاد و روی بگریز نهاد ابلیس لعین ان شقی بدین را
در غلطانید و باز بمعرکه برسانید چون بمحاذی امیر کبیر علی شد شیر الهی نعره زد که
مرحب بلرزید و عنان مرکب بگردانید و بقوت تمام و بمهابت نصرت انجام
وی را از مرکبش در انداخت و بدرکات لهب واصل ساخت چون خبر
فتح بحضرت خیر البشر صلی الله علیه و اله و سلم رسید بغایت فرحناک گردید
و در وقت ملاقات با امیر المومنین علیه السلام فرمود بلغنی ثناءک المشکور
وصنیعک المذکور قد رضی الله تعالی عنک و رضیت انا عنک و جبرئیل

نور اینس

نور اثنیش بوسه داد و بر سینه بی کینه اش ابواب سرور گشاد و نیز آورده اند
که صولت آنحضرت علیه السلام بمرتبه بود که روزی جبرئیل امین علیه السلام بحضور پرنور
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین عرض نمود یا رسول الله صلعم در عهدیکه
من پنج شهرستان قوم لوط را از زمین برکندم و باسمان رسانیده و ازگون ساختم
و بتحت الثری انداختم مرا اثری و باکی روی نداده بود لیکن از صولت امیر المؤمنین علیه السلام
هراسی شدید مستولی میشود و هیبتی سخت مسلط میگردد و شکوه حضرت ولایت
مرتبت از کلام خرق التیام الحجاب نیز هویداست چنانچه فرمود علیه السلام انا
اهلکت الجبابرة المتقدمین بسیفی ذو الفقار و محرقهم فی النار و انا صاحب الملوک
و مزیل الدولة و انا صاحب الزلزال و الراجفة و انا صاحب المنایا و صاحب
البلایا یعنی منم که هلاک نمودم جباران و سرکشان پیشین را بکوشش ذو الفقار
و منم سوزنده خرمن حیات ایشان با آتش غضب آثار و منم صاحب ستاره ها و دور
کننده دولت سالها و منم صاحب زلزله و منم صاحب آن شکوه که لرزان
است از آن زمین و کوه حاصل معنی بیت توئی آنکه هیچیک از یکه تازان
عجم فتوت و عراق مروت برو سبقت نگیرند بلکه بگرد او نرسند توئی شیریکه
داستان صولتش هزیمت ده دستان و رستم توئی شاهبازیکه از مشرق
هیبتش عنقای مغرب همیشه در عدم و در جنب عظمتش زال شکسته بال
بیش از مگسی نبود و به نسبت صیت شوکتش آوازه جم بعدم غیر از حرفی نباشد قوله رحمة الله علیه